

قال رسول الله (ص):
ان لقتل الحسين (ع) حرارة في قلوب المؤمنين لا تبرد ابدا.

پيامبر اکرم (ص) فرمود: برای شهادت حسین (ع)، حرارت و گرمایی در دل های مؤمنان است که هرگز سرد و خاموش نمی شود. (مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸)

مقاله

فاجعه کربلا، چرا؟

سید ضیاء مرتضوی

اینترنت

عاشورا در برابر بدعت ها

محمد تقی فاضل میبدی

بیانات

آموزه هایی از
نهضت امام حسین (ع)

حضرت آیت الله العظمی صانعی

الْمَسْئَلَةُ عَلَيْكَ يَا تَارُ اللَّهِ وَأَبْنَتَهُ

قال الحسين (ع): انا قتيل العبرة لا يذكرني مؤمن الا بكى.

حسین بن علی (ع) فرمود: من کشته اشکم.

هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر آن که - به خاطر مصیبت هایم - گریه می کند.
(بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹)

باز این چه شورش است که در خلق عالم است	باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین	بی نفع صور خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا کزو	کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب	کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست	این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست	سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است

سخنرانی

علل ماندگاری حادثه ی کربلا
و نهضت عاشورا

حسین جعفری

نوشتار

عرفه، مبارزه با موانع تکامل
انسانیت است

سید محمد علی ایازی

سخنرانی

مروری کوتاه بر فضیلت های
امام حسین (ع) در روز عاشورا

علی کرمی



فاجعه کربلا، چرا؟

اشاره:

حماسه عاشورا و نهضت جاودانه ی پیشوای شهیدان، امام حسین (ع)، در هر زمان، افکار و اذهان اندیشمندان و عالمان دهر را به خود معطوف ساخته است. در تلاطم نگاه ها به این منظر، هر بیننده ای فراخور دانش و معرفت نهاد خود، تحلیل و برداشتی را ارائه نموده است. نگاه عمومی به این تاریخ ماندگار، نقش برجسته هایی را در دیدگان انسان مجسم می سازد. در میان این نقش ها، دو موضوع حیاتی و متفاوت، بیشتر از بقیه مورد توجه و کانون التفات قرار دارد: اول؛ خشونت و بی رحمی و دیگری؛ مظلومیت و مهربانی. نقش اول رویکردی سلطه و استبداد و خفقان را در نهان خود به همراه داشت و از این منظر، اساساً دین ایزاری در جهت پیشبرد مقاصد سیاسی و الحادی از آن بهره برداری شد. فرزند رسول خدا (ص) و خاندان اندک او در کربلا، با آن جایگاه رفیعی که در چشم و دل مسلمانان داشتند، در کربلا و روز عاشورا به بدترین وضع و به بی رحمانه ترین شکل کشته شدند و قاتلان و دین ستیزان مستبد، به همراهی دین فروشان مستعد با ادعای جانشینی پیامبر خدا (ص) دست به قتل و غارت پاره ی تن پیامبر (ص) زدند، تا جایی که حرکت سید الشهداء (ع) را خروج بر دین جدّ خود و خاندان اسیرش را خارجی نام نهادند. نقش دوم مظلومیت عده ای نجیب که در رأس آنان سید شهیدان، آقا ابا عبدالله الحسین (ع) است که مهربانی و مظلومیت او همانند پدر بزرگوارش امیر مؤمنان (ع) است. واژه ی مظلومیت و مهربانی تشیع هم ریشه در تاریخ اسلام و ائمه (علیهم السلام)، به خصوص در حماسه ی عاشورا دارد. عاشورا بزرگترین کنگره و همایش بین المللی مظلومیت و خیرخواهی سالار شهیدان در برابر عده ای از خدا بی خبران است. آثانی که متامع دنیا را بر همه ی خوبی ها و خوبان ترجیح دادند و سیر تاریخ حرکت بشری را به بیراه مبدل کردند. اینجاست که فریادها و اینارها و شهادت کربلائیان معنا پیدا می کند. اینجاست که گفته اند: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا».

اینک، نوشته ای که پیش روست، مقاله ایست از دانشمند ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای سید ضیاء مرتضوی (دامت برکاته)، که برای نشریه صفیر ارسال داشته اند و صفیر هم ضمن تشکر و سپاس فراوان از ایشان، متن حاضر را با عنوان «فاجعه ی کربلا، چرا؟» عیناً به خوانندگان محترم تقدیم می دارد.



سید ضیاء مرتضوی

نهضت بزرگ سیدالشهدا(ع) نقطه عطفی در تاریخ اسلام و دویست و پنجاه سال دوره حضور امامت و رهبری امامان معصوم (علیهم السلام) می باشد. عاشورا همان گونه که الگوی ماندگار و نقش آفرینی برای جوامع اسلامی و حتی غیر اسلامی بوده و خواهد بود، مقطع تاریخی اجتماعی عبرت آموزی نیز به شمار می رود. آنچه در مقطع زمانی خروج امام حسین (ع) از مدینه تا بازگشت کاروان زنان و دختران داغ دیده به مدینه یعنی در فاصله ۷ تا ۸ ماه روی داد و مرکز ثقل آن روز دهم محرم سال ۶۱ بود، از ابعاد چندی قابل مطالعه و بررسی است و رفتار امام (ع) در همه این ابعاد الگو و هدایت گر است، اما این نهضت بزرگ را نباید تنها از منظر الگویی آن که بر محور امامت می چرخد، ملاحظه و مطالعه کرد، بلکه عاشورا به ویژه با توجه به ریشه ها و زمینه های آن، مایه عبرت و ملاک بسیار مناسب و گویایی برای ارزیابی وضع خود و بازنگری در آن است. مرکز اصلی تحلیل نیز با توجه به زمینه های تاریخی و اجتماعی عاشورا، نقشی است که نخبگان و نیروهای اثرگذار جامعه در این باره رقم زدند. کسانی که به رسالت دینی و وظیفه

زنان و دختران و کودکان وی همچون اسرای نامسلمان در شهرها گردانده و در معرض تماشای مسلمانان گذاشته شده اند.

بررسی عاشورا و دامنه های تاریخی اجتماعی پیشین آن از این منظر باید از ابعاد چندی مورد توجه قرار گیرد، اما آنچه در این فرصت و در حدّ یک

همه در چشم و دل پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) عزیز و محترم بود با آن پیشینه درخشان و افتخار آمیز خود، همراه یاران با آن وضع دلخراش به شهادت رسیده و

تاریخی اجتماعی خود عمل نکردند تا سرانجام یک روز جامعه گسترده اسلامی چشم گشود و دید پسر پیامبر خدا که (ص) که آن





اشاره هشدار دهنده و عبرت آموز، مورد نظر است امری است که از آن می توان به عبرت بزرگ عاشورا نام برد. اگر گوش حق شنو و چشم عبرت بین و دل پندپذیر باشد، عاشورا حقایق و عبرت ها و پندهای بسیاری برای شنیدن و دیدن و پذیرفتن دارد اما واقعیت دردآور و عبرت بزرگ و پند تاریخی در این ماجرا در پاسخ به این پرسش تاریخی و اجتماعی است که چه شد کار جامعه اسلامی تنها در فاصله نیم قرن به جایی رسید که نه تنها فرزند رسول خدا(ص) با آن جایگاهی که در چشم و دل مسلمانان داشت، در متن همین جامعه همراه یاران اندک و زنان و کودکان خود محاصره و سپس به بدترین وضع کشته شد و آنان چشم دوخته و فقط نظاره گر وضع موجود بودند؛ بلکه قاتلان از میان همین جامعه برخاسته و در رأس آنان کسی و کسانی بودند که خود را جانشین پیامبر خدا(ص) دانسته و از همین جایگاه ادعایی نیز فرمان به قتل پاره تن پیامبر(ص) دادند و دین فروشانی هم این فرمان را امضای شرعی کردند که از موضع دین و شرع پیامبر(ص) سخن می گفتند و حرکت سیدالشهدا(ع) را خروج بر دین جد خود شمردند و لازمه آن را کشته شدن به حکم همین دین دانستند؟!

حادثه های اتفاقی و ناخواسته بود که پیش آمد قهراً سؤال یاد شده اهمیت خود را از دست خواهد داد بلکه موضوع آن منتفی خواهد شد. یزید خود پس از فرو نشستن سرمستی برخاسته از پیروزی و آشکار شدن نشانه های شکست واقعی،

آیا می شود وضع جامعه اسلامی از نظر اخلاق و تربیت و فکر و سقوط در گمراهی و بی خبری و دنیا طلبی و بی ایمانی در فاصله فقط پنجاه سال به جایی برسد که جمعی از آنان کمر به قتل بهترین خلق خدا، یعنی پسر پیامبری که آن همه خاطره ها از علاقه و عنایت وی به فرزندش بر جای مانده، ببندند و بخش معظمی از جامعه تنها به این وضعیت نگاه کنند، جمعی از آنان شادمانی کنند، اکثریتی خاموش بمانند، و اقلیتی نیز تنها به سوگواری بسنده کنند، و تک فریادهایی در گوشه و کنار نیز به جایی نرسد؟!

آن جست، پس پرسش را در قالبی دیگر تکرار می کنیم. آیا می شود وضع جامعه اسلامی از نظر اخلاق و تربیت و فکر و سقوط در گمراهی و بی خبری و دنیا طلبی و بی ایمانی در فاصله فقط پنجاه سال به جایی برسد که جمعی از آنان کمر به قتل بهترین خلق خدا، یعنی پسر پیامبری که آن همه خاطره ها از علاقه و عنایت وی به فرزندش بر جای مانده، ببندند و بخش معظمی از جامعه تنها به این وضعیت نگاه کنند، جمعی از آنان شادمانی کنند، اکثریتی خاموش بمانند، و اقلیتی نیز تنها به سوگواری بسنده کنند، و تک فریادهایی در گوشه و کنار نیز به جایی نرسد؟!

پاسخ آشکار است: آری می شود. دلیل آن این است که شد آنچه شد! آن وقت در جامعه ای که مدعیان علاقه مندی به اهل بیت و به ویژه به حضرت سیدالشهدا(ع) و به رغم دعوتی که از وی کرده اند، دسته ای از آنان در سپاه یزید در برابر امام می ایستند و جمع زیادی نیز بر این وضع سکوت می کنند، آیا گریه و اشک آنان بر وضع موجود ثمری خواهد داشت؟ چنان که وقتی حضرت سجاد(ع) دید کوفیان از وضع پیش آمده و قتل و اسارت خاندان پیامبر(ص) گریه می کنند طبق نقل فرمود: «اینان بر ما گریه می کنند، پس چه کسی ما را کشت؟»

پیدا بود سبب اصلی، دستگاه شام و شخص یزید بود، اما عامل مباشر و دست کم ناظران ساکت، همین کسانی بودند که امروز دسته ای از آنان بر این وضع می گریستند. اینان همان کسانی بودند که در گزارشی از وضع مردم کوفه به حضرت سیدالشهدا(ع) درباره آنان گفته شد: «قلوبهم معک و سیوفهم غدا مشهوره علیک؛ دل های آنان با تو است ولی شمشیرهای آنان فردا علیه تو کشیده می شود.»

اگر هم به ادعای خلاف واقع اموی مسلکانی چون ابن تیمیه کشته شدن سیدالشهدا(ع) نتیجه خودسری یکی از عوامل حکومت یزید بوده باشد، اما در آن سرزمین بسیار پهناور اسلامی، به جز برخی حرکت های محدود که بعدها در کوفه و حداکثر عراق شکل گرفت، شاهد خیزش گسترده ای در اعتراض عملی به این فاجعه و محاکمه عاملان و آمران و بانیان آن نیستیم؛ چرا؟ معلوم می شود

از سوی دیگر فاجعه ای به این عظمت در برابر دیدگان امت، آن هم به دست کسانی که در نام، جزء همین امت اند، نمی تواند حاصل یک جابه جایی در حکومت و مردن معاویه و آمدن فرزند جوان و فاسد و خام وی یزید باشد. سستی و بی پایگی اینگونه تحلیل کردن تاریخ نیز دست کمی از تحلیل نخست ندارد. چه فرقی می کند که در بستر «عرضی» تاریخ «ابن زیاد»، مجرم ردیف نخست شمرده شود و یا در بستر «طولی» تاریخ، این جنایت بزرگ را برخاسته از یک جابه جایی در حکومت پدر و پسر بشماریم. پیداست که خاستگاه عاشورا به عنوان نقطه عطف تاریخ اسلام بسی ریشه دارتر و پرمایه تر از چنین برداشتهای و گمانه زنی های بی پایه است. عبرت بزرگ عاشورا نیز باید در تحلیل همین بستر تاریخی و اجتماعی

نخستین تلاش را خود پایه ریزی کرد تا شهادت حضرت را حادثه ای ناخواسته قلمداد کند که توسط برخی عامل خود سر حکومت وی «ابن مرجانه» صورت گرفته است. (۱)

و بعدها هر چند برخی دنباله روهایی او مانند ابن تیمیه و ابن حجر هبیشی تلاش کردند دامن ناپاک او را از این بزرگترین جرم پاک کنند اما در میان خود عالمان اهل سنت کسان بسیاری چون تفتازانی و دکتر طه حسین در برابر این تحریف بزرگ تاریخ ایستادند و حتی برخی به کفر و لعن یزید حکم دادند. (۲)

یزید که به ادعای دروغین خود عامل شهادت حضرت را عبیدالله بن زیاد و به تعبیر خودش «ابن مرجانه» معرفی می کرد، نه تنها حتی به سرزنش ابن مرجانه نپرداخت بلکه با دعوت کتبی او به شام و استقبال بنی امیه از او، به



این پرسش بزرگی است

که بی تردید عبرت بزرگ عاشورا را باید در پاسخ به آن جست. پرسشی که اگر مهم تر از اصل پرداختن به عاشورا به عنوان الگوی بزرگ نباشد، و اگر حتی برابر آن نباشد، اما بی تردید یک پرسش بسیار اساسی و فراگیر است. اینکه حضرت سیدالشهدا(ع) در برابر انحراف بزرگ جامعه اسلامی چه کرد و اینکه ابعاد الگویی آن برای نسل های بعدی و جوامع دیگر چیست، موضوع لازمی است که همواره در پی شناخت آن هستیم، اما اینکه چه شد جامعه اسلامی در این فاصله کوتاه به آن انحراف فراگیر و بزرگ غلتید که حسین بن علی(ع) تنها با قربانی کردن خود می تواند گسترش دامنه های آن را محدود سازد، پرسش دراز دامنی است که در وضع حال ما بسی عبرت آموز و راهگشاست.

عاشورا عبرتی تاریخی

اگر تحلیل ما این باشد که این رویداد



در جامعه تحولانی اساسی رخ داده است که دستگاه سلطنت شام راه را برای بیعت گرفتن از فرزند پیامبر(ص) تا سر حد محاصره و کشتن وی باز می‌بیند. اگر دیگران به پشتوانه سال‌ها هم‌نشینی با پیامبر(ص) در مکه و مدینه و وجه‌های که از رهگذر سابقه خود در میان صحابه به حضرت، کسب کرده بودند، امیرالمؤمنین علی(ع) را وادار به بیعت و پذیرش حکومت خود کردند، اما به روشنی پیدا بود که یزید چنین پشتوانه‌ای هم ندارد، پس چه شده بود که جوانکی با اوصاف یزید پس از دستیابی به حکومت، در نامه به حاکم مدینه او را به بیعت گرفتن از حسین بن علی(ع) و در صورت امتناع، کشتن وی فرمان می‌دهد؟

هر چه بود ناشی از تحولانی اساسی بود که در این فاصله رخ داده بود. تحولاتی که یک سر آن دست شخصیت‌ها و رهبرانی بود که در مقاطع مختلف نه تنها به وظیفه خود عمل نکردند بلکه برخی خود اسباب و ابزاری برای تحولات فکری، اخلاقی و تربیتی و دگرگونی‌های اجتماعی شدند. تحولاتی که امیرالمؤمنین علی(ع) پس از به دست‌گیری حکومت با اشاره به آنها اعلام می‌کند «غربالگری» در پیش است و جامعه تحولات دیگری را پیش رو دارد. (۴)

وقتی نخبگان و عالمان که «مرکز» نقل اندیشه و عمل و پیشرفت و پسرقت جامعه و «محور» حفظ اصول و دستاوردها و «الگوی» پای‌بندی به ارزش‌ها و قرارها و برنامه عمل پیامبر اکرم(ص) برای ادامه حرکت امت اسلامی هستند، به مسئولیت خود عمل نکنند، دیگر چه می‌توان انتظار داشت از مردمی که با گسترش مرزهای سرزمینی و پیوستن آنان به جمع امت اسلامی، این کسان را «واسطه» خود با پیامبر خاتم(ص) می‌بینند و می‌دانند. و چه می‌توان توقع داشت از نسل‌های بعدی که نه نقش و جایگاه کسانی چون امیرالمؤمنین علی(ع) را در دعوت پیامبر(ص) دیده‌اند و نه عنایت بسیار ویژه حضرت به ماهتاب رسالت صدیقه کبرا فاطمه زهرا(س) و دردانه‌های آفرینش، حسن و حسین(سلام الله علیهما) را گواه بوده‌اند و عالمان نیز در انتقال حقایقی که در متن و حاشیه زندگی پیامبر(ص) بوده است درست

همین کسان تنها در دوره کوتاه کم‌تر از پنج سال حکومت امیرالمؤمنین(ع) سه جنگ عمده و خانمان‌سوز را راه انداختند و امیرالمؤمنین علی(ع) را درگیر آن همه دشواری و مصیبت و فشارهای همه‌جانبه ساختند و این گشایش بزرگ برای امت اسلامی را نیز فرصت‌سوزی کردند. طبیعی بود در این زمانه فرصت‌سوزی‌ها و بی‌عملی شخصیت‌های اثرگذار و فرصت‌طلبی شخصیت‌های جعلی و نسل‌های تازه و طبقات ناآگاه، وجود با کفایت سبط اکبر حسن بن علی(ع) نیز به رغم امیدها و اقدامات اولیه کاری از پیش نبرد و سرنوشت امت اسلامی دوباره در همان جاده‌ای

رقم بخورد و به بیابانی قدم بزند که بیشتر به آن گرفتار آمده بود. وقتی امامت که در تعبیر «فاطمی» نظام امت و امان از گسیختگی است و در کلام «رضوی» قله و اصل و فرع اسلام است، به خاطر بی‌عملی یا بدعملی شخصیت‌های موثر در جایگاه خود قرار و آرام نگرفت و «امر» امت به دست دغلبازانی چون مروان و شکمباره‌هایی چون ولید و ریاست طلبانی چون یزید افتاد و در برابر «نصوص» پیامبر(ص) دست به «اجتهاد» زده شد، جای شگفتی نبود که حریم شرع پیامبر(ص) نیز به ابزاری برای شکستن حرمت پیامبر(ص) و کشتن و اسارت فرزندان او در آمد.

و چند قرن بعد کسانی مانند «قاضی ابی‌بکر بن‌العربی» ناصبی در تظہیر یزید و دفاع از او به عنوان خلیفه رسول خدا(ص) و حاکم مشروع وقت و تبرئه قاتلان سیدالشهداء(ع) به عنوان اینکه آنان مأمور بوده‌اند و با تمسک به سخن پیامبر(ص) حسین(ع) را کشته‌اند! سخن برانند و صفحات کتاب خود را همچون صفحات تاریخ با قلم جهل و حماقت و کینه سیاه کنند. (۵)

پاسخ به پرسش بزرگ

پاسخ تفصیلی به پرسش مورد بحث و بررسی ابعاد آن، مجال وسیعی می‌طلبد و چه بسا از عهده یک فرد نیز بیرون باشد اما از میان ابعاد مختلف آن با استمداد از سخنی گویا و جامع از امیرالمؤمنین علی(ع)

از همین جا آغاز شد. در این فاصله کسانی در جامعه گسترش یافته اسلامی، نقطه ثقل مدیریت و هدایت علمی و عملی جامعه شدند که برخی از آنان هیچ پیشینه‌ای در گسترش نهضت پیامبر(ص) نداشتند و برخی اساساً به اجبار و یا به انگیزه فردای بهتری که برای خود پیش‌بینی یا حتی برنامه‌ریزی می‌کردند به اسلام پیوستند، و برخی نیز که سابقه دیرینه و حتی ستودنی در روزهای دشواری رسالت پیامبر(ص) داشتند اما شایستگی کافی و مطلق برای سکانداری و هدایت امت بزرگ اسلامی در حال و آینده را نداشتند و گذشت زمان به روشنی نشان داد که امت اسلامی راهی جز برگشتن به درب

و به موقع عمل نکرده‌اند. و دست کم جلو «جعل» آن همه حدیث و افترای بر پیامبر(ص) و «تحریف» تاریخ را نگرفته‌اند.

آغاز انحراف بزرگ

بی‌تردید مهم‌ترین برنامه عمل پیامبر(ص) برای پس از خود مسأله امامت و رهبری مستمر جامعه اسلامی بوده است. وقتی نخبگان و عالمان رهبران فکری و دینی در حساس‌ترین موقعیت‌ها به مسؤولیت دینی و تاریخی خود در این باره عمل نکردند، و حتی برخی از آنان به رغم درخواست علی(ع) حتی حاضر به شهادت بر آن چیزی که خود و دیگران شاهد بوده‌اند نشدند و

نه تنها خود برای یاری و دست کم گواهی به در خانه دختر پیامبر(ص) نیامدند بلکه حضور فاطمه(س) در مقابل در خانه آنان، آن هم با تعبیر «جَنَّتْ مُسْتَنْصَرَةً» برای درخواست کمک پیش تو آمده‌ام» نیز نتوانست، آنان را از لانه‌های راحتی و بی‌خیالی «طمع» و پستوهای «اما» و «اگر» و «توجیه»‌گری و «ترس» بیرون کشد، آیا جای شگفتی است پس از یک دوره کامل منع «حدیث» و «جعل» خبر و «ساختن» شخصیت و آمدن «نسل» جدید و پس از پنجاه سال «تغییر» در سیره و سلوک و منش و حتی اندیشه و اعتقادات جامعه، فرزندان پیامبر(ص) به دست همان

کسانی کشته و اسیر شوند که خود را «خلیفه» رسول خدا(ص) معرفی می‌کنند! اگر مهم‌ترین برنامه عمل پیامبر(ص) مسئله امامت و رهبری امت اسلامی بوده است، بی‌تردید بزرگ‌ترین انحراف نیز

وقتی نخبگان و عالمان که «مرکز» ثقل اندیشه و عمل و پیشرفت و پسرقت جامعه و «محور» حفظ اصول و دستاوردها و «الگوی» پای‌بندی به ارزش‌ها و قرارها و برنامه عمل پیامبر اکرم(ص) برای ادامه حرکت امت اسلامی هستند، به مسئولیت خود عمل نکنند، دیگر چه می‌توان انتظار داشت از مردمی که با گسترش مرزهای سرزمینی و پیوستن آنان به جمع امت اسلامی، این کسان را «واسطه» خود با پیامبر خاتم(ص) می‌بینند و می‌دانند.

«مدینه‌العلم» پیامبر(ص) ندارد، اما دیگر بسی دیر شده بود و فرصت‌طلب‌ها و شخصیت‌های جعلی، بسیاری از مجاری امور و دست‌ها و دل‌ها را در دست گرفته بودند. و شد آنچه شد.



به یک موضوع مهم و در واقع یکی از ابعاد تحولات تاریخی اجتماعی چند دهه نخست تاریخ اسلام اشاره می‌کنیم. سخنی که می‌توان آن را تحلیلی تاریخی اجتماعی شمرد؛ اما تحلیلی منطبق با واقع و نه بر اساس حدس و گمان، که شأن کسی چون علی بن ابی طالب (ع) از آن دور است.

این قطعه به خوبی نشان می‌دهد که مخالفان و دشمنان پیامبر (ص) و کسانی که در زمان حیات ایشان با انواع ترفندها نتوانسته بودند، سد راه پیشرفت پیامبر (ص) شوند تلاش کردند پس از رحلت پیامبر (ص) اهداف خود را پیش ببرند. اینان اسلام را راهی برای دستیابی به اهداف دنیایی و نردبانی برای وصول به ریاست و عزت قرار دادند. از این رو تلاش کردند نام و خاطره خاندان پیامبر (ص) به ویژه علی (ع) را از یادها ببرند و دیگرانی را با جعل شخصیت، در دل‌ها و ذهن‌ها جایگزین سازند. مشکل این نبود که پیامبر (ص) پسری ندارد؛ مشکل این بود که قریشیان تصمیم گرفته بودند هرگونه شده خاندان پیامبر (ص) را از جایگاه خود و از چشم و فکر و باورهای دینی امت اسلامی دور سازند. مشکل این بود کسانی که حضور پیامبر (ص) را مانع دستیابی به اهداف خود می‌دیدند و حتی رانده‌شدگان تبعیدی چون حکم بن ابی العاص انتظار رفع این مانع را می‌کشیدند و تاریخ نشان داد که چگونه خود و فرزندانسان به ریاست و موقعیت دست یافتند.

گزارش تحلیلی امیرالمؤمنین (ع)

به نقل ابن ابی‌الحدید معتزلی، کسی به علی (ع) گفت:

ای امیرمؤمنان، اگر رسول خدا (ص) پسر بالغ و رشد یافته‌ای باقی گذاشته بود، آیا عرب‌ها کار خلافت را به او می‌سپردند؟

حضرت امیر (ع) پاسخ فرمود:

«نه، بلکه آنان او را اگر مانند کاری که من کردم نمی‌کرد، می‌کشتند.»

حضرت سپس به تبیین موضوع پرداخت:

«عرب‌ها وضع پیامبر (ص) را خوش نداشتند و به او به خاطر فضل و ارزشی که خداوند به او داده بود رشک بردند، و روزگار و عمر او را طولانی شمردند تا جایی که همسرش را نسبت ناروا دادند و شترش را رم دادند، به رغم اینکه احسان پیامبر (ص) به آنان بزرگ بود و نعمت‌های فراوانی به آنان ارزانی داشته بود. آنان از زمان حیات پیامبر هماهنگ شدند که پس از وفات او کار حکومت

را از اهل بیت او بگردانند. و اگر قریشیان نام پیامبر را وسیله‌ای برای دستیابی به ریاست و نردبانی برای عزت و امارت قرار نداده بودند، پس از پیامبر حتی یک روز نیز خداوند را پرستش نمی‌کردند، و بلافاصله از دین خارج شده و به دوران گذشته خود باز می‌گشتند.

پس از آن خداوند پیروزی‌ها را بر آنان پیش آورد، و آنان پس از دوره تنگدستی توانگر شدند و بعد از دشواری و گرسنگی ثروتمند گشتند. در نتیجه در چشم آنان آنچه از اسلام پیشتر زشت و دشوار می‌نمود، خوب و دلنشین آمد، و دین، در دل بسیاری از آن‌ها، پس از آنکه بی‌ثبات بود، قرار یافت. آنان (پیش خود) گفتند: اگر این دین حق نبود، چنین نبود (و این پیروزی‌ها را نداشت).

آن‌گاه این پیروزی‌ها و پیشرفت‌ها را به دیدگاه‌های حاکمان خویش و حسن تدبیر امیران و دست‌اندرکاران منتسب کردند. در نتیجه، در نگاه مردم، آوازه و نام‌آوری دسته‌ای، و فراموشی و از یاد رفتن دسته‌ای دیگر، جا افتاد، و ما جزء کسانی بودیم که یادشان از میان رفت و نامشان پنهان ماند، و آواز و آوازه‌اشان خاموش شد، تا روزگاری دراز بر ما رفت و سال‌ها و دوره‌ها با همه رویدادهایش گذشت، و بسیاری از شناخته‌شدگان مردند و بسیاری از ناشناسان سر برآوردند، و چه امیدی است اگر پسری هم برای پیامبر بود!

«فتاکد عند الناس نباهة قوم و خمول آخرین، فکننا نحن ممن خمل ذکره، و خبت ناره، و انقطع صوته و صيته، حتی أكل الدهر علينا و شرب، و مضت

السنون و الاحقاب بما فيها، و مات کثیر ممن یعرف، و نشأ کثیر ممن لا یعرف، و ما عسی أن یكون الولد لو کان.»

آن‌گاه حضرت

تأکید می‌کند که پیامبر

وی را نه به خاطر قوم و خویشی بلکه به خاطر جهاد و خیرخواهی‌اش، آن‌گونه که همه می‌دانند، به خود نزدیک ساخت. سپس به بیان انگیزه خود در به دست گیری حکومت می‌پردازد:

«خداای، تو می‌دانی من حکومت و بلندی مقام و ریاست نخواستم. فقط برپایی حدود تو و ادای وظیفه شرعی، و قرار گرفتن امور در جای خود، و رساندن کامل حقوق به صاحبان آن، و حرکت در مسیر پیامبرت، و هدایت گمراهان به روشنایی‌های هدایتت را

خواستم.» (۶)

جمع‌بند این سخن بلند حضرت امیر (ع) را می‌توان در جمله کوتاه دیگری از آن بزرگوار یافت که باز به نقل ابن ابی‌الحدید فرموده است:

«ما لنا و لقریش! یخضمون الدنيا باسمنا و یطؤون علی رقابنا؛ فیا لله و للعجب! من اسم جلیل لمسمی ذلیل (۷)؛ این چه چالشی میان ما و قریش است! دنیا را با نام ما می‌جویند و می‌خورند اما بر گردن ما می‌گذارند؛ خدا را از این شگفتی! نامی جلیل و نامبرداری ذلیل.»

عبرت بزرگ عاشورا توجه درست به پی‌آمد این واقعیت است که عالمان و شخصیت‌های موثر جامعه در مقاطع نیم قرن گذشته، به نقش تاریخی و ایمانی خود، نه تنها عمل نکرد بودند بلکه بسیاری از آنان با کسانی هم‌سخن و همراه شدند که یک روز نیز به واقع به پیامبر (ص) ایمان نیاوردند؛ کسانی که همین جمله نجات بخش رسول خدا (ص) بودند که فرمود: «اذهوا فانتم الطلقاء.»

آیا تفسیر دیگری از پذیرش اسلام توسط بنی‌امیه می‌توان ارائه کرد؟ بعدها، هشتاد سال سلطنت بنی‌امیه و رفتاری که با اسلام و خاندان پیامبر (ص) کردند به خوبی نشان داد که این تفسیری منطبق با واقع است. این بی‌عملی و عاقبت طلبی این کسان و آن فرصت طلبی و زیاده‌خواهی عناصری چون معاویه و مروان، چنان جامعه را دگرگون ساخت و ارزش‌های ناب و ارزش‌مداران راستین را کنار زد که حتی نمازگزاری امیرالمؤمنین (ع) با آن سابقه چون

مخالفان و دشمنان پیامبر (ص) و کسانی که در زمان حیات ایشان با انواع ترفندها نتوانسته بودند، سد راه پیشرفت پیامبر (ص) شوند تلاش کردند پس از رحلت پیامبر (ص) اهداف خود را پیش ببرند.

عالمان و نخبگان و عالمان جامعه به پای‌بندی به مسؤولیت امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با فساد و ستم ایراد شده است. و به همین انگیزه توجه حاضران را معطوف به وضع موجودی می‌کند که تنها نیم قرن با رحلت پیامبر (ص) فاصله دارد. وضعی که حاصل بی‌عملی و سستی نخبگان و رهبران فکری جامعه بود و چیزی نیز جز عزم یکپارچه آنان بر اصلاح آن و دوری جستن از منافع و مطامع زودگذر و تن دادن به رسالت دینی تاریخی و انقلابی، نمی‌توانست از «واقعیت موجود» به «حقیقت مطلوب» برساند.

در این خطابه، نخست حضرت سیدالشهداء (ع) خطاب به عموم مردم به اجمال و با استناد به برخی آیات، جایگاه و نقش امر به معروف و نهی از منکر و مسؤولیت عالمان و برگزیدگان جامعه را بازگو می‌کند و تعریفی جامع و بلند از این وظیفه مهم ارائه می‌دهد؛ آن‌گاه سخن خود را متوجه عالمان و نخبگان و شخصیت‌هایی از امت اسلامی می‌کند که در آن جمع حاضر بودند. (۸) پایان بخش این یادداشت را همین خطابه تاریخی و درس آموز قرار می‌دهیم.

«ای مردم! از آنچه خداوند دوستان خود را با بدگویی از عالمان یهود پند داده عبرت بگیرید. چون می‌گوید: «چرا دانیان نصرانی و یهودی، آن افراد را از گفتار گناه‌آلودشان باز نمی‌دارند» (۹) و نیز گفت: «کسانی از بنی‌اسرائیل که کافر شدند، بر زبان داود و عیسی بن مریم نفرین گشتند، و آن بدان خاطر بود که مرتکب سرکشی شدند و تجاوز می‌کردند. آنان همدیگر را از زشتی که می‌کردند باز نمی‌داشتند. چه بد است آنچه می‌کردند.» (۱۰)

و خداوند این رفتار را بدان خاطر بر آنان عیب گرفت و نکوهش کرد که آنان کار زشت و فساد را از ستمکارانی که در میانشان بودند می‌دیدند، اما به طمع دستیابی به خواسته‌های خود و نگرانی از هشدارهای موجود آنان را از آن باز نمی‌داشتند، در حالی که خداوند می‌گوید: «از مردم نهراسید و از من بترسید.» (۱۱) و فرمود: «مردان مؤمن و زنان مؤمن ولی یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.» (۱۲)

خداوند (در وصف مؤمنان) از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان واجبی الهی، آغاز کرد، چون می‌دانست این وظیفه‌ای است که چون ادا شود، و برپا گردد، همه وظایف، چه آسان و چه دشوار، برپا خواهد شد. چرا که امر به

خورشید روشن نیز زیر سؤال رفت و سبک‌مغزان بی‌پروایی از میان لشکریان خودش به وی نسبت کفر دادند و از او خواهان توبه شدند!

گزارش سیدالشهداء (ع) از وضع موجود

عبرت بزرگ عاشورا واقعیتی است که حضرت سیدالشهداء (ع) در سخنرانی معروف خود در جمع گروهی از همان عالمان و اثرگذاران و دست کم خطاب به آنان از وضع موجود بر زبان می‌آورد. خطابه‌ای که در فراخوانی جامعه به ویژه



باز. مردم هم در اختیار آنان که هر دستی به ستم سراغشان آید کنار نمی‌زنند. دسته‌ای زورگوی خودسر و قدرتمند سختگیر بر ضعیفان و جمعی اطاعت شونده خدانشناس.

شگفتا! چرا در شگفت نباشم که زمین در تصرف دغلكاری بیدادگر یا مالیات‌بگیری ستمکار یا کارگزاری نامهربان به مومنان است. پس خدا حاکم باد در کشمکش ما و داور باد به حکم خود در اختلاف میان ما.

خدایا! تو می‌دانی آنچه از سوی ما صورت گرفت نه برای کشمکش و رقابت بر سر قدرت و حکومت بود و نه به خواهش و در پی خرد و ریزهای بی‌ارزش دنیا. بلکه برای این بود که راه‌ها و نشانه‌ها و چشم‌انداز دین تو را نشان دهیم و در شهرهای تو اصلاح را آشکار سازیم و بندگان ستمدیده تو آسوده‌خاطر شوند و به دستورات و سنت‌ها و احکام تو عمل شود.

شماها اگر ما را یاری نکنید و به ما حق ندهید، ستمکاران بر شما قدرت خواهند گرفت و در خاموش کردن نور پیامبران کار خواهند کرد. و ما را خداوند بس است. و بر او توکل کردیم و به سوی او دست نیاز بردیم که سرانجام همه به سوی اوست.» (۱۳)

پانوشته‌ها :

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۹؛ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰.
۲. نک: شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۸-۶۹؛ الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۲۶۵.
۳. نک: مرآة الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۱۰۶؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۴۹، الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۴.
۴. نهج البلاغه، ص ۵۷۸، خ ۱۶.
۵. ابن ابن العربی غیر از محیی الدین بن عربی صاحب فتوحات مکيه است که پس از ابن العربی متولد شده است.
۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۸-۲۹۹.
۷. همان، ص ۳۰۸.
۸. احتمال داده شده این خطابه از امیرالمؤمنین علی(ع) باشد که در این صورت نیز گواه روشن‌تری بر این بحث است.
۹. مانده ۶۳.
۱۰. مانده ۷۹.
۱۱. مانده ۴۳.
۱۲. توبه ۷۱.
۱۳. تحف العقول، بخش سخنان امام حسین(ع)



بزرگتر است، چون در حفظ جایگاهی که عالمان دارند مغلوب دیگران شدید، البته اگر گوش شنوایی می‌داشتید.

اینها بدان خاطر است که مجاری کارها و دستورات به دست علمای الهی است. کسانی که امنای حلال و حرام خدایند. اما این جایگاه از شما گرفته شده است و آن از شما گرفته نشد جز به خاطر پراکندگی شما از گرد حق و اختلاف شما در سنت (پیامبر) با وجود دلیل آشکار. اگر به خاطر خدا بر آزار دیگران بردباری می‌کردید و متحمل هزینه می‌شدید، امور خداوند بر شما وارد و از پیش شما صادر و به شما بر می‌گشت، اما شما خود ستمکاران را به جایگاه خود راه دادید و امور خدا را به دست آنان سپردید تا به شبهه‌ها عمل کنند و در شهوات پیش روند.

گریز شما از مرگ و دل‌خوش بودن شما به زندگی دنیا - دنیایی که از شما جدا خواهد شد- آنان را بر این وضع چیره ساخت. ضعیفان را تسلیم دست آنان کردید، تا دسته‌ای برده بی‌اختیار شوند و دسته‌ای ناتوان و شکست خورده وضع زندگی. آن ستمکاران نیز به پیروی از اشرار و دلیری بر خدای جبار هر گونه می‌خواهند در مملکت بالا و پایین می‌برند و زیر و رو می‌سازند و لباس رسوایی را با هوسرانی‌های خود بر تن می‌کنند. در هر شهر آنان، بر منبرش، خطیبی است که فریاد برمی‌آورد. زمین زیر پایشان است و دستشان در همه جا

سر لطف و کرامت خداوند، به جایگاهی دست یافتید که به آن خاطر بر دیگران برتری داده شدید. کسانی را که به پیوند با خدا شناخته شده‌اند احترام نمی‌کنید، در حالی که شما تنها به خاطر خداست که میان بندگان احترام می‌شوید. با اینکه می‌بینید پیمان‌های الهی شکسته شده، نمی‌هراسد ولی به خاطر پاره‌ای پیمان‌های پدران‌تان نگران می‌گردید، درحالی که پیمان رسول‌خدا (ص) خوار شده است. ناپنیان و بی‌زبان‌ها و زمین‌گیرها در شهرها بی‌سرپرست رها شده‌اند، نه رحمی می‌کنید و نه در جایگاه خود عمل می‌کنید و نه

معروف و نهی از منکر، عبارت است از دعوت به اسلام همراه با جلوگیری از ستمها و مخالفت با ستمکار و تقسیم بیت‌المال و غنایم و دریافت درست زکات و صرف شایسته آن.

زان پس اینکه شما ای جماعت! جماعتی که به دانش شهراید و به نیکی نامور و به خیرخواهی شناخته شده و در جان مردم به نام خدا هیبتی دارید، «شریف» از شما حساب می‌برد و «ضعیف» شما را بزرگ می‌دارد، و کسانی که شما بر آنان رجحانی ندارید و دست پری به پیششان نبرده‌اید، شما را بر خود ترجیح می‌دهند، نیز واسطه‌گری

شما در نیازها پذیرفته می‌شود، همان زمان که از خواستاران دیگر بازداشته می‌شود، و در راه به هیبت شاهان و بزرگی بزرگان راه می‌روید، آیا همه اینها که به آن دست یافته‌اید، به خاطر این نیست که مردم امید دارند شما حق خدا را عمل کنید؟ هرچند درباره بیشتر حق او کوتاهی می‌کنید؟ پس حق پیشوایان (حق امت خل) را سبک شمردید. حق ضعیفان را ضایع ساختید اما حق خیالی خودتان را جويا شدید! نه مالی را خرج کردید و نه جانی را به خاطر خدایی که آن را آفرید به خطر افکندید و نه با خاندانی (از خود) به خاطر خدا دشمنی کردید. (با این حال) شما از خدا آرزوی بهشت و هم‌نشینی با پیامبر و ایمنی از عذاب می‌کنید! بر شما - ای کسانی که پیش خدا آرزومندی - ترسیدم که عذابی از عذاب‌هایش به شما رسد؛ چون شما از

خدایا! تو می‌دانی آنچه از سوی ما صورت گرفت نه برای کشمکش و رقابت بر سر قدرت و حکومت بود و نه به خواهش و در پی خرد و ریزهای بی‌ارزش دنیا. بلکه برای این بود که راه‌ها و نشانه‌ها و چشم‌انداز دین تو را نشان دهیم و در شهرهای تو اصلاح را آشکار سازیم و بندگان ستمدیده تو آسوده‌خاطر شوند و به دستورات و سنت‌ها و احکام تو عمل شود.

کسانی را که در آن جایگاه کار می‌کنند کمک می‌کنید و با مسامحه و سازش با ستمکاران، آسوده‌خاطرید.

همه اینها از جمله اموری است که خدا شما را به آنها فرمان داده که باز بردارید و بازداشته شوید ولی شما از آن غافلید. مصیبت شما از همه مردم



عاشورا

در برابر بدعت‌ها



محمدتقی فاضل مبدی

بنا بر روایت تاریخ، نخستین کاری که معاویه در راستای تقویت سلطنت خود پی گرفت، به دست گرفتن شریان‌های اقتصادی و فرهنگی و بنا کردن بنیادهای حکومتی بود. در حوزه فرهنگ دستور داد در شامات کسی حق بازگو کردن سخنان پیامبر را ندارد. رفت و آمدها را به گونه‌ای محدود کرد که کسی از شام به شهر مدینه نیاید تا حقیقت اسلام را از زبان برخی اصحاب بشنود. ابوذر غفاری که در زمان عثمان به شام تبعید شد معاویه احساس خطر کرد و به عثمان نوشت: ان اباذر لمفسد علیکم الشام فتدارک اهله ان کان لک فیه حاجه (الغدیر، ج ۸ ص ۳۴). یعنی همانا ابوذر مردم شام را بر تو می‌شوراند. پس به داد ایشان برس اگر به یاریشان نیازمندی. یعنی سخنان اباذر مردم را با اسلام راستین آشنا می‌کند و ممکن است ابوذر در شام حکومت مرکزی را با خطر مواجه سازد. مهم‌ترین چیزی که عامل بقای حکومت معاویه در شام شد بی‌خبری مردم از حقیقت اسلام و سخنان

نمی‌کنی؟ الا و قد اری ان قد اخلدتم الی الخفض؛ همانا می‌نگرم که شما به رفاه و راحت طلبی سو کردید...». یعنی بدعت و انحراف در دستگاه خلافت و رهبری، جامعه اسلامی را به سمت و سوی دورویی و نفاق و حق پوشی و سرگردانی و در نهایت به راحت طلبی برده است و کمتر کسی در برابر این بدعت‌ها احساس مسئولیت می‌کند. بدعت‌های حاکمان اموی که منشأ

و مجرای خود خارج گشت. طبیعی بود که در این راستا حق و باطل مشتبه شود و جای خود را عوض کند. و در نتیجه جامعه با حفظ نام اسلام به رسم جاهلیت باز گردد و با شعار عدالت، ستم سایه افکند و مسلمانان راه حیرانی و سرگردانی در پیش گیرند. هشدار می‌دهم که دخت پیامبر در نخستین خطابه خود در روزگار پیش از آن داده بود این بود: «فانی حرتم بعد البیان؛ چرا بعد

چه بدعتی از این بالاتر که امر به معروف و نهی از منکر که برترین جهاد است ترک شود و حق انتقاد کردن از مردم گرفته شود؟

تحلیلگرانی که فلسفه عاشورا را به بحث گذاشته‌اند، از اهداف مهم و والای این قیام تاریخی را مبارزه با بدعت‌هایی دانسته‌اند که پس از وفات پیامبر (ص) به دست حاکمان و مدعیان دروغین دین، و بنام اسلام، گذاشته شد. کسانی منافع خود را در این دیدند که با دین تحریف شده و حفظ برخی شعایر و ظواهر دینی بهتر می‌توان آدمیان را مطیع و منقاد خود نمود و بر منافع دنیوی دست یافت. اوج این بدعت‌ها و تحریف‌ها را در زمان به سلطنت نشستن امویان بر کرسی جانشینی پیامبر (ص) می‌توان مشاهده کرد. نخستین بدعتی که در اسلام راه یافت، اساس حکومت و خلافت به شکل سلطنت بود. در این بدعت دستگاه رهبری اسلام از مسیر

بدعت‌های حاکمان اموی که منشأ قیام عاشورا گشت، تنها سگ بازی و جا بجا کردن برخی حلال‌ها و حرام‌ها نبود. نخستین کاری که معاویه در راستای تقویت سلطنت خود پی گرفت، به دست گرفتن شریان‌های اقتصادی و فرهنگی و بنا کردن بنیادهای حکومتی بود.

قیام عاشورا گشت، تنها سگ بازی و جا بجا کردن برخی حلال‌ها و حرام‌ها نبود.

از بیان حق سرگردانید. و اسرتم بعد الاعلان؛ و چرا آشکار از حقیقت دفاع



پیامبر بود و از سوی مبلغان و حقوق بگیران دربار در برابر موقعیت‌های مالی و سیاسی بدعت‌ها می‌ساختند و دروغ‌ها می‌گفتند.

معاویه برای برقراری و دوام سلطه خود نقل احادیث پیامبر را ممنوع کرد. در مسجد دمشق ایستاد و در هنگام ایراد خطبه گفت: ای مردم از نقل احادیثی که از پیامبر وارد شده بپرهیزید. این دستور به همه جا ابلاغ شد. حقیقت اسلام همان بود که مبلغان معاویه به مردم می‌گفتند. کسانی که در حکومت معاویه حق قلم و سخن داشتند، امثال ابوالدرداء و کعب الاحبار بودند که از دیانت یهود در اسلام نفوذ کرده بودند. از این راه احادیث دروغین بی شماری وارد اسلام شد که هنوز در برخی کتاب‌های روایی به عنوان اسرائیلیات موجود است. تبلیغات یک‌سویه و انحصاری کردن

از نامداران شامی نزد منصور سفاخ آمده و گفتند که: - برای پیامبر اهل بیتی جز بنی‌امیه نمی‌شناسیم (همان ص ۴۳). معاویه استبداد سیاسی و فرهنگی را در یکی از خطبه‌هایش چنین اعلام کرد: - انی لا احوول بین الناس و السنتهم ما لم یحولوا بیننا و بین ملکنا - حقیقت این است که تا زمانی که مردم میان ما و سلطنت ما حایل نشوند ما میان ایشان حایل نمی‌شویم؛ یعنی در هر کار و سخنی آزادند، جز این که بخواهند بر سلطنت ما خرده بگیرند و انتقاد کنند. و در خطبه‌ای دیگر هر گونه انتقادی را ممنوع ساخت. (طبری، ج ۳، ص ۲۸۶)

این‌ها بدعت‌هایی بود که با حاکمیت امویان شکل گرفت. چه بدعتی در اسلام از این بالاتر که امر به معروف و نهی از منکر که برترین جهاد است ترک شود و حق انتقاد کردن از

چنین وقایع تلخ و دردناکی بود. آزادی و شرف و عزت که از آن مؤمنین است

امثال ابوالدرداء و کعب الاحبار بودند که از دیانت یهود در اسلام نفوذ کرده بودند. از این راه احادیث دروغین بی شماری وارد اسلام شد که هنوز در برخی کتاب‌های روایی به عنوان اسرائیلیات موجود است.

اسلام دیگری بوده یاران پیامبر غیر از این بوده‌اند که از رسانه‌های اموی شنیده‌اند. پس از انقراض و اضمحلال امویان نوبت به عباسیان، عمو زاده‌های پیامبر، رسید؛ اما آنان به شکل دیگری بر حقیقت دین و عاشورا سرپوش نهادند. بدعت‌ها و تحریف‌ها را به شکل شرارت باری به دنیای اسلام باز گرداندند. روضه کربلا خوانده می‌شد؛ اما زندان‌ها پر از آزادی خواهان علوی بود. اسلام در سطح شعار رواج داشت ولی حاکمان عباسی هیچ سخن حق و انتقاد آمیزی را بر نمی‌تافتند. اولین آنان به خاطر خون ریزی لقب سفاخ گرفت. فشارهای سیاسی و استبداد حکومتی آن چنان بالا گرفت که مردم، جور امویان را بر عدل عباسیان ترجیح دادند. امیرالمؤمنین‌هایی که جای پیامبر نشستند، جز قتل و زندان و شکنجه چیزی نمی‌شناختند. بنام اسلام حدیث‌ها ساختند، دروغ‌ها گفتند و از سوی عده‌ای مأمور ماجور برای بدنام کردن امامان، بنای غلو گذاشتند. و پیمانی که حاکمان با مردم بسته بودند، شکستند. خانه خدا را منجیق بستند تا مخالفان خود را از میان بردارند. امامان شیعه را به بهانه‌های مختلف مقتول و مسموم ساختند. دریغ و درد این که بدعت‌های پیش از عاشورا پس از زمانی و در این عصر عباسی بازگشت. اما این بار نه تنها به دست حاکمان. که با کمک جاعلان حدیث و جاهلان به دین. از زبان پیامبر روایت‌ها ساختند که نه تنها عقل گریز که عقل ستیز بود. جریان عاشورا ماندگاریش حفظ شد؛ اما به شکل واژگونه. که از آن هیچ اثری بر نمی‌خواست. مگر نه این بود که حقیقت عاشورا برای ستم ستیزی و ظلم زدایی برآمده بود. اما چرا امیرالمؤمنین‌های پس از معاویه و یزید و خلیفه‌های عباسی و عثمانی و صفوی در کنار حریف دین ستم‌های بیشتری روا داشتند؟ و حقیقت عاشورا و تشیع از عینیت جامعه و زمان به خلوت خانه تکایا و چند روز محرم بازگشت؟ در اینجا به همراه مولوی باید گفت:

پس عز را بر خود کنید ای خفتگان چون که بد مرگیست این خواب گران.

منبع: سایت مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم



، به دست مداحان و چاپلوسان اموی به اسارت و ذلت تبدیل گشته بود؛ امام حسین در روز عاشورا در برابر جریان‌ی ایستاد که آمده بود تا دین و انسانیت را ابزار حکومت سازد. و مردم را ثنا گوی خود نماید. امام حسین(ع) در واپسین لحظات عمر خود فرمود: اگر دین ندارید پس آزادمرد باشید. در روز عاشورا انسانیت و آزادی به نمایش در آمد، تحولی در جهان اسلام پدید گشت. مردم دریافتند که اسلام محمد(ص)

مردم گرفته شود؟ امام حسین(ع) نخستین رسالت خود را در این قیام نهی از حکومت جایران دید و این که چرا مردم از حق دفاع نمی‌کنند؟ چه بدعتی در اسلام سهمگین‌تر که یاران راستین پیامبر زبانشان در کامشان مهار و یا بریده شود؟ حدود نیم قرن از رحلت رسول خدا گذشته و در این زمان کوتاه کسانی در چرخه حکومت قرار گرفته‌اند که یا مطرود رسول خدا بودند و یا در زمان پیامبر با جریان نفاق

تبلیغات بدست حکومت چنان در مردم تأثیر گذاشته بود، که فردی عامی از یکی از بزرگان شام پرسید این ابوتراب که خطیب همواره بر فراز منبر او را لعن می‌کند کیست؟ آن مرد در پاسخ گفت: - درست نمی‌شناسم ولی فکر می‌کنم سارقی از سارقان فتنه انگیز باشد. - (مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۲) شگفت این که تأثیر تبلیغ تا آن جا کارساز گشته بود که بعد از یک قرن و در زمان انتقال حکومت از امویان به عباسیان گروهی



گزیده از بیانات

حضرت آیت الله العظمی صانع مدظله العالی

آیا صبر و مقاومت زینب کبری را می‌توان به فراموشی سپرد؟ اینها تمام هویت و پیشینه ما هستند و ما با این همه زندگی می‌کنیم، عشق می‌ورزیم و تربیتشان را طوطیای چشم می‌سازیم. در این لحظه‌ها دوست داریم بر آن همه خیریت و مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) و ظلم و ستم و تمامیت‌خواهی بنی‌امیه و بنی‌عباس و همه ستمگران تاریخ فریاد بر آوری، اما نمی‌توانی، بغضت می‌ترکد و به ناچار آرام و آهسته سرشک اشک از گونه‌هایت جاری می‌گردد و زمزمه کنان به نیش می‌پردازی و به سرخ زبانت چامه کبیره و امین الله می‌روی تا روح تو را پالایش کنند و اینها همه نشانه مبارزه تو با مظالم کثر و ستم است. آیا می‌توان این همه را به فراموشی سپرد؟

چکیده اندیشه‌ها



استفتائات ویژه ماه محرم

پرسش (پرسش) گفته می‌شود اگر پلک چشمت رطوبتی پیدا کرد خداوند خطاب می‌کند: ای بنده من، تمام گناهان تو را بخشیدم؛ اگر رطوبت به مژه هایش رسید، خطاب می‌شود تمام حاجات تو را برآوردم؛ اگر از مژه رطوبت یا اشک خارج شد، می‌گوید بنده من گناهانت را بخشیدم و حاجات را برآوردم، فردای قیامت عده ای گناه کار را به تو بخشیدم. اگر این طور است که با رطوبتی خداوند همه گناهان را می‌بخشد، دیگر چرا مردم زحمت نماز و روزه بکشند؟

جواب (روایات وارده در رابطه با عزاداری و اشک و ثواب آن - که بهشت است - فراوان است، لیکن مراد از گریه این نیست که به خاطر حسرت و تحت تأثیر احساسات گریه کند، بلکه مراد گریه ای است که به عنوان یک نوع برخورد و جنگ یا دشمنان راه حسین(علیه السلام) و یک نوع تبلیغ و ترویج مکتب انسان ساز آن حضرت به حساب بیاید و در واقع گریه ای ثواب دارد که برای مظلومیت حسین(علیه السلام) و تأثر از این که چرا باید انسان ها او را درک نکنند و برای زنده نگه داشتن مرام حسین(علیه السلام) باشد.

پرسش (فلسفه عزاداری و گریه و زاری برای ائمه(علیهم السلام) در اسلام چیست؟

جواب (زنده نگه داشتن یاد آن بزرگواران و یاد آوری مظلومیت آنان و خاندانشان در مقابل طاغوت زمان است و گریه و عزاداری در مصیبت آن بزرگواران، احیاء امر و نام آنان است.

پرسش (چرا به امام حسین(علیه السلام) ثارالله می‌گویند؟

جواب (معنی ثار حق قصاص و استیفای عوض خون مقتول است و فقره دیگر زیارت عاشورا (وان یرزقنی طلب ثارکم مع امام منصور) شاهد آن است و مراد از ثارالله این است که صاحب این حق خداوند است و خداوند این حق را طلب می‌کند و معنی این فقره این است که سیدالشهداء مقتولی است که کسی نیست به غیر از خداوند که عوض خون او را بگیرد.

پرسش (قیام امام حسین و عدم صلح را در چند جمله بفرمایید.

جواب (چنان که از جملات خود آن حضرت برداشت می‌شود قیام آن حضرت برای اصلاح در امت رسول الله(صلی الله علیه وآله) و رشد و هدایت مردم بوده است. «انی لم اخرج اشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً، وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی»، و همچنین آن حضرت با شهادت خود مردم را از جهل و نادانی و ضلالت گمراهی نجات داد چنان که در زیارت اربعین وارد شده، که: و بذل مهجته فیک لیستتقد عبادک من الجهالة وحیرة الضلالة» یعنی «و حسین(علیه السلام) جانش را فدا کرد در راه توبت این که بندگان از نادانی و سرگردانی و گمراهی نجات یابند.»

پرسش (پوشیدن پیراهن سیاه در ایام عزاداری امام حسین(ع) کراهت دارد؟ در فرض عدم کراهت آیا استحباب نیز دارد؟

جواب (مکروه نیست، چرا که کراهت لباس سیاه با مصلحتی زیاده‌تر که همان عزاداری سیدالشهدا است، مرتفع می‌گردد؛ که با عزاداری سیدالشهداست که اسلام زنده نگه داشته شده است.



این درگاه از خون هست

این شفا و نجات است

باز حج پتورس اصلقالم

این بی باقیان در خون است

عبدالستار

الحمد لله رب العالمین
یا عیسیٰ بن مریم



بیانات حضرت آیت الله العظمی صانعی به مناسبت فرارسیدن ایام محرم الحرام ۱۴۳۴

آموزه هایی از نهضت امام حسین (علیه السلام)

که بدنهای بدون سرشان را ریسمان بسته بودند و یک مشت رجاله آنها را در بازار می کشاندند.»

آیت الله صانعی افزودند: «تقاضای امام (ع) مبنی بر بیان واقعیات آنروز کوفه آنهم در جمع اصحاب محدود خود یک پیام دارد و آن اینکه در نهضت ما نیرنگ و دروغ جایی ندارد و این مطلب مهم یعنی شفافیت و

درسی که همه قدرتمندان و انسانها باید از نهضت حسینی بیاموزند

ایشان در ادامه سخنان خویش به بیان برخی درس های عاشورا پرداختند و پرهیز حضرت از سیاست بازی و نیرنگ را یکی از عناصر برجسته نهضت ایشان عنوان کردند و فرمودند: «در مسیر حرکت حضرت از مکه به

قیام حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) درسهایی بسیاری دارد و هر کس می تواند به مقدار فهمش این درسه را آموزه ی زندگی اش قرار دهد. حضرت آیت الله العظمی صانعی به مناسبت فرارسیدن ایام محرم الحرام ضمن بیان مطلب فوق و با بیان اینکه در این ایام از هر فرصتی برای ذکر مصائب امام حسین



آشکار بودن مسائل آنها به دور از حيله و تزوير و خفا باید برای همه قدرتمندان و همه انسان ها در تمام شرائط زندگی درس باشد.»

ایشان افزودند: «با اینکه در مسائل نظامی مخفی کاری وجود دارد اما حضرت در تدبیر و سیاست جنگی خود هیچ امری را حاضر نبود مخفی کند زیرا همراهان وی در پرتو آگاهی بخشی امام آنقدر رشد پیدا کرده

سمت کوفه دو نفر خدمت حضرت آمدند، حضرت از اوضاع و احوال کوفه از ایشان سؤال کردند، آنها گفتند جایی را مشخص کنید تا در خفا و دور از انظار دیگران اخبار کوفه را به شما اطلاع بدهیم، که امام در پاسخ فرمودند: ما چیزی را از اصحاب و یاران خود مخفی نمی کنیم واقعیت هرچه هست را همین جا بگویید که آنها نیز گفتند مسلم و هانی را در کوفه دیدیم در حالی

(علیه السلام) باید استفاده کرد فرمودند: «بهتر این است که آنچه از ابی عبدالله (ع) می تواند جامعه را جذب کند، آنها را برای جامعه بیان کنیم، عزاداران باید برای محرم و ایام تاسوعا و عاشورا آماده شوند و هر طوری که می توانند عزاداری کنند و ذکر مصیبت بخوانند، زمره کنند حتی اگر تنها باشند و از آن چیزی که در کربلا بوده است خارج نشوند.»



حجت بر مردم و توصیه مردم به معروف بوده است، اما نه با منکر، یکی از اشتباهاتی که در باب امر به معروف و نهی از منکر برخی بزرگان (قدس الله ارواحهم) به آن توجه نداشته اند این است که امر به معروف نمی شود خودش منکر باشد، باید معروف باشد و یا نهی از منکر نمی شود منکر باشد، بگوییم، بزنیم و شلاق بزنیم برای اینکه امر به معروف کنیم! این خودش منکر است، آتش آتش را نمی تواند خاموش کند. امر به معروف و نهی از منکر یعنی اینکه با عمل، رفتار، گفتار و کردارمان فرهنگ سازی کنیم طوری عمل کنیم که جامعه مشتاق به معروف شود.»

مشتاق کردن مردم با عمل بهترین راه امر به معروف است و ناراحت شدن از بدی و بدان خود نهی از منکر است ولی با شلاق و سرنیزه و زور و ... نمی توان امر به معروف کرد.

حرکت وقتی از روی فکر باشد آبروی اسلام حفظ می شود

این فقیه عالیقدر در پایان سخنانشان تاکید کردند: «سیاست اسلامی مبتنی بر شفافیت و راستی در تمام مسائل است. تدبیر امور جامعه که سیاست اسلامی است و «ساسة العباد» که از خصوصیات ائمه معصومین (ع) است یعنی سیاستی باز و روشن که مردم آن را باور کنند و مردم حب و علاقه شان به ائمه معصومین (س) زیادتز باشد، نه سیاست دروغ و حيله و تزویر، لذا می بینیم که شب عاشورا حضرت فرمودند هرکدام می خواهید بروید می تواند و هر که بماند فردا کشته می شود.

وحتی زمانی که خبر شهادت مسلم و هانی را آوردند امام فرمودند «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَتَلْنَا نَجَبَةً وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» یعنی اوضاع خیلی مساعد نیست و اوضاع خطرناکی است

اینها همه درس است برای ما، انسان وقتی وارد صحنه ای می شود، صحنه مبارزه، جنگ، مسائل اقتصادی و سیاسی و .. باید حواسش را جمع کند و خطراتش را در نظر بگیرد. و ببیند می تواند تحمل کند و اگر نمی تواند وارد نشود، که بعد پشیمان شود و خودش را ببازد، حرکت وقتی از روی فکر باشد آبروی اسلام حفظ می شود.»



مشتاق کردن مردم با عمل بهترین راه امر به معروف است و ناراحت شدن از بدی و بدان خود نهی از منکر است ولی با شلاق و سرنیزه و زور و ... نمی توان امر به معروف کرد.
حرکت وقتی از روی فکر باشد آبروی اسلام حفظ می شود.

امر به معروف با شلاق زدن نمی شود

حضرت آیت الله صانعی یکی دیگر از درسهای انسان ساز نهضت و قیام حسینی را بحث مهم امر به معروف و نهی از منکر عنوان کردند و فرمودند: «آغاز حرکت امام حسین (علیه السلام) برای تکمیل

بودند که نیازی به مخفی کردن امور نبود به بیان دیگر حضرت در کربلا شفافیت و آگاهی آفرید و می فرمود: هر کس بماند کشته می شود از ریاست و ثروت هم خبری نیست، اینجا جای شهادت و کشته شدن و اسارت است و این مطلب را چندین مرتبه تکرار می کند و سر این تکرار این است که حضرت می خواهد آگاهی بدهد که بعد افراد پشیمان نشوند چرا که اگر افراد ناآگاه وارد صحنه مبارزه با ظلم و ظالم شوند بعد پشیمان گردند، این پشیمانی برای اسلام ضرر دارد و آبروی اسلام را به خطر می اندازد.»

مهربانی و رعایت حقوق غیر لازمه انسانی در رفتار ابی عبدالله (علیه السلام) معظم له در ادامه مهربانی و رعایت حقوق غیر لازمه انسانی را یکی دیگر از درسهای نهضت حسینی عنوان کردند و فرمودند: «مهمان نوازی و مهربانی در رفتار ابی عبدالله موج می زند زمانی که فرمودند آب بردارید، فردا مهمان داریم. ظرف ها پر از آب شد و فردا که جمعیت دشمن آنها را محاصره کرد فرمود به آنها آب بدهید و اضافه کرد آهسته آهسته آب بدهید اینها تشنه اند اگر یکدفعه آب بخوردند ممکن است ناراحتی پیدا کنند. تا آنکه علی بن الطعان المحاربی می گوید به من آب نرسید خود ابی عبدالله (ع) آمد و با دست مبارکش آب را به من داد. آیا انسانیت، مهربانی، کمال اخلاقی و رعایت حقوق غیر لازمه انسانی از این بالاتر می شود.»

این مرجع عالیقدر افزودند: «در قضیه کربلا، حر وقتی جلوی ابی عبدالله را گرفت حضرت فرمود «تکلتک أمک» مادرت به عزایت بنشیند چه می خواهی؟! و حر جوابی نداشت چون مادر ابی عبدالله حضرت زهرا(س) بود، گفت یا حسین اگر کس دیگری این حرف را به من می زد من چندین برابر جوابش را می دادم اما چه کنم مادر تو خانم حضرت — زهرا سلام الله علیها — است.»

ایشان در ادامه و در توضیح رفتار امام در مواجهه با این سخن حر، به بیان حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی اشاره کردند و فرمودند: «حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی در جلسه ای در تهران فرمودند که همین جمله حر را ابی

عبدالله در روز عاشورا جواب داد هنگامی که بالای سر حر آمد فرمود «أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سَمَّيْتَكِ أُمُّكَ، وَأَنْتَ حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ حُرٌّ فِي الْآخِرَةِ» تو آزادی همچنان که مادرت نام تو را آزاده نهاد و تو آزاده در دنیا و آزاده در آخرت هستی.»



رمز و راز تداوم عزاداری امام حسین (ع) در طول تاریخ بشریت

نویسنده: محمد عبدی سنه کوهی

امروزه ثابت شده است که در دوران زمین شناسی و بر اساس نظریات دانشمندان، زمانی تمامی کره زمین را آب فرا گرفته بود و هیچ خشکی وجود نداشت تا اینکه بر اساس عقیده ما در روز دحوالارض (روز ۲۶ ذی القعدة) اولین خشکی بنام سرزمین مکه و جایگاه کعبه ظاهر شد و بعد تمامی کره خاکی، چنانکه بر اساس نظریات دانشمندان از وگنر آلمانی گرفته تا نظریات جدید، بر اساس نظریه تکتونیک صفحه ای کوه زایی شده و دیگر نقاط زمین بوجود آمدند به گونه ای که حرکت این صفحات باعث ایجاد زلزله و سونامی می گردند و همین طور وجود معادن شن و ماسه و سنگهای رسوبی در ارتفاعات زیاد از لحاظ علمی دحوالارض را قابل پذیرش می نماید.

از طرف دیگر بنا بر اقوال وقتی حضرت آدم و حوا از بهشت رانده می شوند مدهوش، آدم بر فراز کوه صفا و حوا بر فراز کوه مروه در مکه نزدیک کعبه بر زمین ما می آیند. روزگار می گذرد تا اینکه حضرت ابراهیم خلیل (ع) از طرف خدا مامور می شود تا همسر و فرزندش هاجر و اسماعیل را بدانجا برده و رها سازد. هاجر در بیابان خشک و لم یزرع به دنبال آب از صفا به مروه و بالعکس، دنبال آب می دود تا اینکه زمزم از زیر پای اسماعیل می جوشد و روزی دیگر اسماعیل برای قربانی توسط ابراهیم پدر به امر خدا، در نظر گرفته شده و با پذیرش قربانی، قوچ جایگزین می شود و این دو کار هر یک ارکان ثابت اعمال حج ابراهیمی در طول تاریخ بشریت می گردند که حذف هر یک از آنها با عدم (ابطال) حج مواجه است و این پاداش حرکت آنها برای زندگی بود.

و اما روزی دیگر از نسل آخرین پیامبر الهی، امام حسین (ع) احساس می کند دین خدا با انواع زشتیها و پلیدیها چون ریا و تزویر و... آمیخته گشته، اگر حرکت نکند آخرین حلقه های دین الهی به بیراهه می رود، فلذا با بیرق اصلاح امور دین جدش محمد (ص) به حرکت در می آید به کربلا می رسد. یزیدیان نماد ظلم و ستم و انحراف از دین همان شیطان زمان، مقابل حسین (ع) نماد انسانیت، آزادی و ایثار چون ابراهیم زمان، مقابل هم صف می کشند. سعی بین صفا و مروه در اینجا حرکت با اضطراب بی نهایت دختر علی (ع) و نوه دختری محمد (ص)، حضرت زینب (س) بین خیمه گاه و تل زینبیه می شود. آنجا هاجر به دنبال آب و اینجا زینب مضطرب از سرنوشت اهل بیت (ع) و دیدن خون جهت احیای دین خدا. آن حرکت شد رکن واجب حج

پس این عمل خارج از ثمن و بهاست تا بی نهایت و کیست جز خدا که بی ارزش و عظمت بی حساب آن ببرد. از طرف دیگر و با نگاهی دیگر بین الحرمین در مدینه بین دو حرم پیامبر اکرم (ص) و قبور ائمه بقیع امام حسن مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام است همه معصوم که گنبد و بارگاهشان در هشتاد و اندی سال پیش به دست وهابیون تخریب شده است اما بین الحرمین دلها و مورد توجه تمامی اذهان، دوست و دشمن کربلاست، بین حرم دو برادر ناتنی از یک طرف حضرت ابو الفضل العباس (ع) و طرف دیگر حرم امام حسین (ع) و سایر شهدای کربلا، هر دو فرزندان امام علی (ع) اما یکی نوه پیامبر و دیگری فرزند فاطمه ثانی همان ام البنین و اینکه در حرم حضرت عباس (ع) جسدی جز خودش دفن نیست تا بهانه بهانه جوانان





قرار گیرد در تشکیک آن، این هم رمزی است ماندگار و قابل تامل در ارزش کاری که حسین(ع) و یارانش با خون خود در راه احیای دین خدا نثار کردند. آنجا قوچ جایگزین اسماعیل شد اما اینجا به اختیار بیش از هفتاد نفر در مقابل هزاران نفر و این است که به رسم عرب پرچم سرخ برفراز مزار تمامی شهدای کربلا نشانه انتقام گیری خون به ناحق ریخته آنان است، پرچم سرخی که بر فراز گنبد مسلم بن عقیل(ع) در کوفه گرفته تا ابابکر بن علی(ع) در شهر حله و دو طفلان مسلم در شهر مسیب حدود چهل کیلومتری کربلا و بارگاه حر و عون در اطراف شهر کربلا گرفته تا برفراز بارگاه ملکوتی امام حسین(ع) و حضرت عباس(ع)، خیمه گاه و تل زینیه و... که به

جز دو ماه محرم و صفر به نشانه عزا و ماتم پرچم سیاه برافراشته می شود. شاید دوستان اهل فضل عنایت کنند که انتقام خون امام حسین(ع) توسط جناب مختار تقفی گرفته شده است؟ از دید ما پنهان نیست که آن انتقام ظاهری و جسمی بود از یزیدیان اما باید دانست که خط فکری یزید و یزیدیان همان تحجر و واپسگرایی و آداب جاهلیت، مقام و پول پرستی، ریا و تزویر و هزاران کار دیگر در لوا و لباس دین و دینداری و خلیفه مسلمین در جهان مرسوم و موجود است که باید با قیام قائم آل محمد(عج) از همه اینان انتقام گرفت، آنگاه است که دیگر عزاداری از ریشه عز یعنی گرمای داشتن با آداب درست خود، خاتمه می یابد فلذا تا تفکر و اندیشه یزیدی و یزیدیان وجود دارد باید عزادار بود و بیشتر از همه به حال خود و مسلمانان گریست که چگونه در طول تاریخ مقهور عوامل یزیدی شدند ابتدا اندلس بخش عمده قاره اروپای امروزی را با اعمال منفی عفت از جهان اسلام جدا نمودند و امروز با ابزارهای دیگری هر روز به شیوه ای نوین، علم جنگ دائمی را با مسلمانان بخصوص شیعیان برافراشته دارند و از بکار گیری هر نیرنگی حتی زور و قدرت نظامی و یورش به سرزمین مسلمانان چون نوار غزه در فلسطین

قرار می گیرند که در نهایت چنان شد که روی تاریخ برای همیشه از کردار ظالمین سیاه و جریحه دار است تا درس عبرتی باشد برای عالمیان در طول تاریخ ماندگار بشریت و این است رمز و راز زنده ماندن، پویایی و تداوم عزاداری امام حسین(ع) در طول تاریخ بشریت وه چه خوش سروده است شاعر

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمع می است که جانها همه پروانه اوست

هر کجا می نگرم رنگ رخسار جلوه گر است

هر کجا می گذرم جلوه مستانه اوست

هر کسی میل سوی کربلایش دارد

من چه دانم که چه سر مست به در خانه اوست

راستی تا به حال از خود پرسیده اید که چرا غیر شیعیان و اهل کتاب نیز به حسین(ع) تبرک و توسل می جویند چون مولا علی(ع)... باشد تا خفتگان بیدار گردند.

نیست اما چگونه است که با کربلا و عاشورائیان واقعی طوری دیگر رفتار می شود و آیا جز این است که تفکر حسین(ع) و فلسفه قیام امام حسین(ع) مکمل آن و بخش جدایی ناپذیر اعمال مکه از خلقت تاکنون است و به درستی گفته اند آن کعبه سنگ و گل است و این کعبه آمال و دل. آنجا استطاعت مالی کافی است و حتی واجب اما اینجا استطاعت حضور، حضور هم چنانکه عالم محضر خداست و در محضر خدا گناه، عصیان، نافرمانی و بی نمازی جایز نیست، از طرف دیگر چنانچه اگر بلیه جانی و مالی چنان گسترش یابد که حج مقدور نباشد حج تعطیل بردار است اما زیارت و عزاداری امام حسین(ع) و یارانش واجبتر می گردد و این ارزش بی نهایت برای خدا بودن را روشن می نماید فلذا هر چه دل خالصتر و از گناه و معصیت دورتر باشد به محضر حسین(ع) مقرب تر است کما اینکه غفلت از این مهم باعث سیاهی قلوب سران کفر در لباس مسلمانی از یک طرف و ساده لوحی، ترسو بودن و انحراف برخی علمای وقت چون شریح قاضی و دیگران باعث گردید تا با نظر مساعد یا سکوت آنان، فجیع ترین اعمال در حق امام حسین(ع) و یارانش روا داشته شود و در این مسیر تمامی ظلم کنندگان و ظلم پذیران مساویند و در قضاوت تاریخ در یک صف و جمعیت

گرفته تا ارسال و نمونه سازی انواع تصاویر و متون مستهجن به طریق بکار گیری منحرفانه ابزار جدید چون اینترنت و تلفن به شیوه sms .mms و مشابه آن و تولید و توزیع بیرحمانه انواع مواد مخدر جدید، ابایی ندارند تا بدین طریق اذهان مستعد جوانان را به خود مشغول و معطوف دارند.

باید دانست کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا و همه آنچه گفته شد رمز و رازی از خلقت هستی است که تغییر و تبدیل آن شامل اراده الهی است نه جبر است و اجبار تاریخ، بلکه خود تاریخ است.

باید دانست کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا و همه آنچه گفته شد رمز و رازی از خلقت هستی است که تغییر و تبدیل آن شامل اراده الهی است نه جبر است و اجبار تاریخ، بلکه خود تاریخ است. در اعمال مکه سالانه هزاران حاجی حج گزار احرام پوشیده و به آرامی اعمال تاریخی حج تکرار می کنند کسی مانع

زینب (س) الگوی ماندگار

از سخن امام سجاد علیه السلام که در خطاب به عقیده ی بنی هاشم می فرماید: «یا عمه! انت بحمد الله عالمة غیر معلمة وفهمة غیر مفهمة» (۱)؛ عمه جان! تو بحمد الله عالمة ای هستی بدون این که معلم داشته باشی و تو فهمیده ای هستی بی آن که کسی مطالب را به تو یاد داده باشد، پی می بریم که زینب کبری (س) علم و دانش خود را از طریق دیدن استاد و معلم به دست نیاورده، بلکه از جانب خدای تعالی به آن حضرت اعطاء شده است.

او راه سخت و دشواری را در پیش دارد. او باید در بین جمعیتی سخن بگوید که گویی گوششان ناشنوا و چشمانشان نابیناست و در حماقت و نادانی کامل به سر می برند. او باید از این پس آگاهانه بیاندیشد و تصمیم بگیرد و باید از هر حال و شرایط و از هر وضعیت و موقعیت خوب استفاده کند و با زبان حال و قال آنان را از غفلت بیدار کند و به آنان آگاهی و شناخت بدهد تا احساس مسئولیت کنند. سخنان و خطبه های آتشین

و بلند پایه ی حضرت زینب (س) همه نقشه های شوم یزیدیان را بر آب کرد و همچون رعد و برق، روشنگر و کوبنده بود که تمامی بافته های سی و چند ساله ی بنی امیه را از بین برد و شورشی بنیادین علیه بنی امیه پی ریزی کرد و کاخ امویان را برای همیشه واژگون نمود. نگاهی کوتاه به قسمتی از آن سخنان، یادآور شجاعت فزون از حد حضرت زینب(س) است. هنگامی که یزید با چوب خود، به دندانهای مبارک امام حسین علیه السلام اشاره می کرد و آن اشعار معروف کفرآمیزش را می سرود، زنان بنی هاشم تاب تحمل این منظره را نداشتند و بی اختیار می گریستند ولی زینب، بی آنکه خم به ابرو بیاورد، با مناعتی علی وار، بر آن سرکش غدار فریاد زد:

«أظننت یا یزید انه حين اخذت علينا باطراف الارض و اکناف السماء فاصبحنا نساك كما نساك

الاساری ان بنا هوانا علی الله و ان بک علیه کرامه و توهمت ان هذا لعظیم خطرک فشمخت بانفک و نظرت فی عطفیک جدلان فرحا، حين رايت الدنيا مستوثقة لک و الامور متسقة علیک ان الله امهلك فهو قوله: «لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین...» أتقول: لیت اشیاخی بیدر شهود! غیر متائم و لا مستعظم و انت تنکت ثنایا ابی عبدالله بمحضرتک؟ و لم لا و قد نکات القرحة و استاصلت الشافه باهراقک هذه الدماء الطاهره، دماء نجوم الارض من آل عبدالمطلب؟! و لتردن علی الله و شیکا موردهم و عند ذلک تود ان کنت ابکم و اعمی. ایزید و الله ما فریت

امام زین العابدین (علیه السلام) خطاب به حضرت زینب (س) می فرماید: «یا عمه! انت بحمد الله عالمة غیر معلمة وفهمة غیر مفهمة»؛ عمه جان! تو بحمد الله عالمة ای هستی بدون این که معلم داشته باشی و تو فهمیده ای هستی بی آن که کسی مطالب را به تو یاد داده باشد.

الا جلدک و لا حززت الا لحمک و سترد علی رسول الله برغمک و لتجدن عترته و لحمته من حوله فی حظیره القدس... و ستعلم انت و من بواک و مکنک من رقاب المؤمنین اذا کان الحکم ربنا و الخصم جدنا و جوارحک شاهده علیک فانظر اینا شر مکانا و اضعف جدنا» (۲)

ای یزید! آیا گمان کردی که چون بر ما سخت گرفتی و اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ کردی و سرانجام ما را مانند اسیران به این طرف و آن طرف کشاندی از این است که ما نزد خدایمان خوار گشته ایم و یا تو را در پیش خدا قدر و منزلتی هست؟ و یا پنداشتی که این بزرگی مقام تو است؟! لذا چون دنیا را به کام خویش یافتی و کارها را وفق مراد خود دیدی با تکبر باد در دماغ افکندی و شادمان و مسرور، نگران آرزوهای خود شدی؟! بدان که اگر خدا به تو مهلت داده است از این جهت است که خود می فرماید: «انان که

کافر شده اند گمان نکنند که اگر مهلتی به آنها دادیم به سود آنان است، بلکه به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر به گناه روی آورند و سرانجام غذایی دردناک و خوارکننده در انتظارشان خواهد بود.» آیا باز آرزو می کنی که ای کاش نیاکان ما که در بدر کشته شدند، این جریانات را می دیدند!! بی آن که خود را گناهکار بدانی و یا گناه خویش را بزرگ شماری و اینک با چویدستی خود بر دندانهای امام حسین می زنی؟! حق داری! زیرا با ریختن خونهای پاک و مطهر این ستارگان روی زمین، عقده دل پلیدت گشوده می شود و نهال غمت ریشه کن می گردد! مطمئن باش تو نیز به زودی در پیشگاه خدای متعال بازگشت خواهی نمود و در آنجا است که آرزو خواهی کرد ای کاش در دنیا لال و کور بودی. ای یزید! به خدا سوگند! جز پوست خود نشکافتی و جز گوشت خود قطع نکردی و بر خلاف میل خود،

به زودی نزد رسول خدا بازخواهی گشت و اهل بیت و پاره های تنش را در حظیره القدس در کنارش با عزت و احترام خواهی یافت... و به زودی تو و آن کس که تو را بر کرسی نشاند و بر گردن مؤمنین مسلط کرد، خواهید دانست کدام یک از ما بدکارتر و از حیث لشکریان ناتوانتریم، در آن روزی که داور خداست و خصم تو جد ما است و

اعضا و جوارححت علیه تو گواهی خواهند داد و اگر چه در این دنیا ما را به غنیمت گرفتی ولی به زودی غرامت خویش را از تو باز خواهیم ستاند.

در تاریخ آمده است که پس از این سخنان شجاعانه زینب(س)، چنان یزید و اطرافیانش زبون و حیرت زده گشتند که تا مدتی بی حرکت ماندند و یک خاموشی مرگ بار بر مجلس یزید حکمفرما شد، تو گوئی بر سرشان پرندگان نشسته بودند «کان علی رؤوسهم الطیر».

پانوشت ها:

۱- بحار الانوار مجلسی، ج ۴۵، ص ۶۴.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵.

صاحب نظران و اندیشمندان گرامی

«صفر» رسالت خود می داند که در هر شماره، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی با مشارکت صاحب نظران و اندیشمندان حوزه های علوم انسانی و دین به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده، مقالات خود را به آدرس: قم / بلوار شهید محمد منتظری / کوچه ۸ / پلاک ۴ و یا به آدرس الکترونیک نشریه (safir@saanei.org) ارسال نمایند.

■ پاسخگویی به مسائل حج: ۰۰۰۷ ۲۵۱ ۰۹۱۲

■ پاسخگویی به مسائل شرعی: ۰۲۹۵ ۹۴۶ ۰۹۱۹

■ سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۷۹۶۰

موضوع ویژه شماره بعد: نشاط و شادی در اسلام

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین آقای جعفری - تاسوعای حسینی ۱۴۳۴

دفتر حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی)

علل ماندگاری حائنه کربلا و نهضت عاشورا

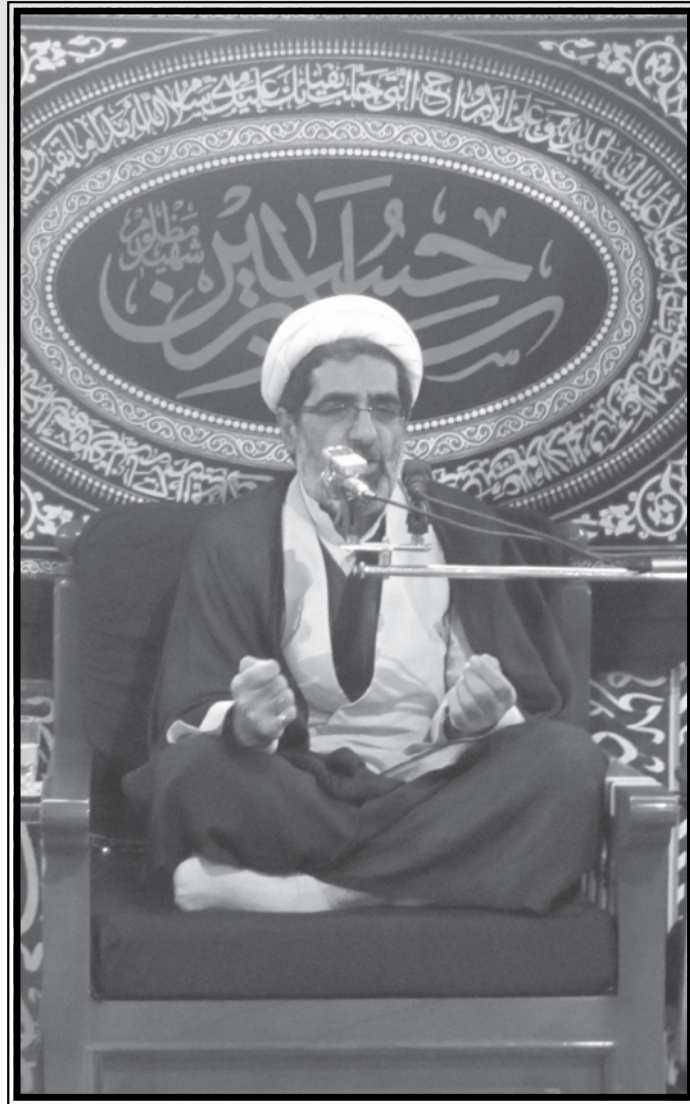
پیامبر نمی گذرد ولی متأسفانه ایجاد شده است، می خواهد حضرت این انحرافات رو از بین ببرد.

وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى؛ قیام یک قیام اصلاح‌گرانه است و سیدالشهدا به عنوان برترین و عالی‌ترین مصلح اینجا نقش ایفا می‌کند و لذا در این ارتباط بحث‌های فراوانی شده است، از این رو بنده توضیح نمی‌کنم.

آن چرا که در این فرصت کوتاه در نظر دارم، در این مجلس و محفل ارزشمند و در جمع اساتید بزرگوارم تقدیم کنم، یکی از علل ماندگاری این حادثه است! در این رابطه ابتدا از قرآن الهام می‌گیرم و آن‌گاه به یکی دو جمله از جملاتی که از سیدالشهدا نقل شده، به عنوان شاهد بیان می‌کنم.

خداوند متعال، در قرآن کریم، سوره رعد، آیه ۱۷ می‌فرماید: « أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا »؛ در این جا یک مثالی می‌زند، به طبیعت آن‌جایی که باران از آسمان نازل می‌شود - امیدوارم که خداوند باران رحمتش را بر ما نازل بفرماید و به برکت این باران رحمت، دعاهای صالحین و مؤمنین و مؤمنات،

این سیل وقتی که حرکتش را آغاز می‌کند، روی خودش کفی به همراه دارد، از این رو یک آبی داریم که اصل است، واقعیت است، ماندگار است، احیاکننده است، حیات‌بخش است و کفی داریم که به ظاهر زیبا و چه بسا جلوه‌دهنده؛ اما در واقع غیرماندگار،



چرا سیدالشهدا قیام کرد، از فرمایشات خود حضرت، بهترین جواب را یافتیم؛ حضرت، از زمانی که سفر را آغاز می‌کند تا آخرین لحظاتی که به شهادت می‌رسد، جمله‌ای معروف دارد که در وصیت‌نامه‌ای از وی به جای مانده است:

إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى؛ برای این که اصلاح ایجاد کند، برای این که جامعه را بسازد؛ انحرافات پیش آمده در جامعه‌ای را که اگر چه سالیان زیادی از بعثت

نهضت و این حادثه و علت مانائی و یا ماندگاری این نهضت و این حادثه. عرض کردم علی‌رغم این‌که در طول تاریخ حوادث بسیار زیادی اتفاق افتاده؛ اما حادثه کربلا، از آن ابتدا انگشت اشاره‌ی خاصی متوجهش شده و تا به امروز که سالیان زیاد از آن می‌گذرد، همچنان این توجه خاص او و به این حادثه و واقعه معطوف است. چرایی این حادثه و علت ماندگاری این حادثه در واقع دو بحث بسیار مهم و دامنه‌داری است و اشاره کردم که زیاد به آن پرداخته شده است. در ارتباط با اینکه

بسم الله الرحمن الرحيم

لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، الحمد لله رب العالمين، باري الخلاق اجمعين، باعث الانبياء والمرسلين، جامعه الناس ليوم الدين، ثم الصلاة والسلام على البشير النذير، والسراج المنير الذي سمي في السماء بأحمد و في الارض بأبي القاسم المصطفى محمد، و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين، الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً؛

روی عن مولانا ابی عبدالله الحسین - علیه أفضل صلوات المصلين: لم يعد من كان الحق نيته والتقوى سريره؛ ایام به اهل بیت عصمت و طهارت و سرور و سالار شهیدان، اباعبدالله الحسین تعلق دارد. ایام توسل به اهل بیت است؛ امیدوارم خداوند به ما توفیق بندگی و اطاعت از خودش و اولیاش را به همه ما عنایت بگرداند.

امروز روز تاسوعاست و در آستانه عاشورا قرار گرفته‌ایم. در تاریخ حوادث و وقایع بزرگ، کم اتفاق نیفتاده است و همچنین در تاریخ اسلام؛ اما در میان این حوادث و وقایعی که اتفاق افتاده است، یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین وقایعی که تاریخ انسانیت با آن مواجه شده، حادثه کربلا و نهضت عاشوراست. نهضتی که شاید در یک نیم روز اتفاق افتاد؛ اما همه خلقت و آفرینش را تحت الشعاع خودش و انوار خودش و پیام‌های خودش قرار داد. کتاب‌های بسیار زیادی در این زمینه به رشته‌ی تحریر درآمده است. صحبت‌های زیادی شده و مقالات زیادی به رشته‌ی تحریر درآمده است و در موضوعات مختلف، از زوایای مختلفی به این حادثه نگرسته شده است؛

از جمله در ارتباط با چرایی این



غیرمفید و از بین برنده؛ اگر چه این کف، به حسب ظاهر، ممکن است زیبا و چشم پرکن باشد.

در قسمت بعدی آیه مثال می‌زند آن وقتی که فلزات در کوره قرار می‌گیرد، برای این‌که زیورآلاتی به‌دست آید و یا متاعی ساخته شود و یا ابزاری درست بشود، هنگامی‌که آن فلز در حال ذوب شدن و گداخته شدن است، آن هم یک واقعیت و یک ظاهری دارد که کفی است که روی آن قرار می‌گیرد! سپس می‌فرماید همین‌طور، این شیوه تبیین قرآن است در ارتباط با حق و باطل؛

یعنی حق آن آبی است که جریان دارد در در نهایت حیات‌بخش است و جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ؛ اما آن کفی که روی آب است، آن فلزی که در حال ذوب شدن و گداخته شدن است و بعضاً تبدیل به یک زینت‌آلات می‌شود و یا به یک متاع مورد استفاده، و ماندگار تبدیل می‌شود؛ ولی کفی که روی آب است و یا کفی که روی فلز در حال گداخته شدن است، آن کف فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً؛ زبد آن کف به کناری رانده می‌شود. آن کفی که ممکن بود یک زیبایی و جلوه‌ای ایجاد کند و از دور انسان را بفریبد و او را یک واقعیتی بپندارد، او در نهایت از بین رفتنی است. فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ و اما آن چیزی که برای مردم نفعی دارد و سودی دارد، آن ماندنی است که این می‌تواند به عنوان یک قاعده کلی برای ما و در زندگی ما باشد. اگر بخواهیم کاری انجام دهیم که ماندگار باشد و بماند و جاودان باشد، باید کاری باشد که برای مردم نفع و سودی داشته باشد.

خدا فرموده است که باید در خدمت بندگانش بود و لذا آن چیزی که ماندگار است، چیزی است که نافع برای مردم باشد، کنایه از این که باطل نفعی ندارد؛ آن حق است که ماندگار است، حق است که ثبات و استقرار دارد و نفعش عاید مردم می‌شود و لذا در زندگی، باید سمت و سو و جهت‌گیری

به همراه مادرم عازم مکه شدم. وقتی که وارد سرزمین حرم شدم، همچنان که افسار شتری که مادرم بر او سوار بود به دست گرفته بودم و به سمت بیت الله و به سمت مکه حرکت می‌کردم، با کاروان امام حسین مواجه شدم ولذا رفتم سراغ حضرت، سلام و عرض ادب کردم. یک صحبت‌هایی رد و بدل شده است که راوی می‌گوید فرزدق با حسین ملاقات کرد؛

فقال له: عطاك الله سألک و حملک فی ما؛ خدا ان شاء الله تو را به حوائجت برساند و آنچه که دوست داری و آرزویت هست، به آرزویت برسی.

فقال له الحسين: بین لنا نبأ الناس خلفک؟ از مردمی که در کوفه هستند و تو از بینشان می‌آیی چه خبر؟

فقال له فرزدق من الخبیر سألت! اتفاقاً از کسی که مطلع هست پرسش می‌کنی! یعنی من خبر دارم که قلوب الناس معک و سیفهم مع بنی امیه! اما از جامعه‌ای که نفاق در آن رشد کند و نفاق در آن رویه بشود و نفاق به اصطلاح امروزی‌ها در آن نهادینه شود! صدها و هزاران و بلکه بیشتر نامه برای حسین می‌نویسند؛ اما سراسر نفاق! هنوز امام حسین، به کوفه نرسیده است، فرزدق می‌گوید: من الخبیر سألت! من خبر دارم، قلوبهم معک؛ دلشون با تو است؛ اما سیوفهم با بنی امیه و علیک؛ اما شمشیرهایشان بر علیه تو تیز شده و آماده شده است!

و القضا ينزل من السماء و الله يفعل ما يشاء. قضای الهی هر چه باشد رغم می‌خورد و آنچه اراده‌ی الهی تعلق گرفته باشد، همان انجام می‌شود.

این صحبتی است که فرزدق می‌گوید و قال له الحسين: صدقت؛ بله درست می‌گویی! و الله يفعل ما يشاء؛ و خدا آن چه بخواهد انجام می‌دهد و قضا آن‌گونه که قضای الهی است جاری و انجام می‌شود. همه امور دست خداست؛ آن چه مهم است، همین دو کلمه است: لله الامر؛ اما انسان، در ابعاد مختلف زندگی، در رابطه با این دو کلمه

یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین وقایعی که تاریخ انسانیت با آن مواجه شده، حادثه کربلا و نهضت عاشورا است. نهضتی که شاید در یک نیم روز اتفاق افتاد؛ اما همه خلقت و آفرینش را تحت الشعاع خودش و انوار خودش و پیام‌های خودش قرار داد.

بلکه یادی می‌شود برای این‌که بعدش بگویند، لعنت الله علیه! اگر بخواهیم ببینم چرا نهضت کربلا و قیام عاشورا، که در یک نصف روز اتفاق افتاده، اما همه خلقت و همه‌ی آفرینش و همه‌ی زمان‌ها را بعد خودش تحت تأثیر قرار داده، این است که این قیام برای اقامه حق و ابطال باطل است ولذا می‌بینیم که در فریشت خود سیدالشهدا هم این مسئله بیان شده است.

من دو تا نمونه از فرمایشات حضرت را بیان می‌کنم که یکی جمله ای بود که در ابتدای سخن مطرح کرده‌ام.

در تاریخ کربلا روایت شده که سیدالشهدا، با فرزدق شاعر ملاقات دارد. در بعضی از نقل‌های تاریخی دو ملاقات، بین امام حسین و فرزدق بیان شده و در بعضی نقل‌ها، در ملاقات دوم، نامی از فرزدق برده نشده است؛ بلکه می‌گوید مردی با کسی ملاقات کرد؛ اما در بعضی متن‌ها آمده که هر دو و در دو منزل این ملاقات اتفاق افتاده است. در ارشاد شیخ مفید نقل شده که فرزدق می‌گوید: در سال شصت،

کارهایمان به سمتی باشد که نفع الناس؛ اگر بخواهی ماندگار باشد، باید با خدای جاودان پیوند بخورد مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ و آن چیزی که با خدا پیوند بخورد، او باقی است. این به عنوان یک قاعده کلی است.

قرآن کریم، وقتی که می‌خواهد سخن از ماندگاری بزند، حق رو مطرح می‌کند و وقتی که می‌خواهد یک شیء زوال‌پذیر و از بین‌رونده و فناپذیر را معرفی کند، باطل را معرفی می‌کند؛ یعنی ممکن است باطل، در جامعه چند روزی، چند صبحی، حضور داشته باشد، تظاهر داشته باشد؛ به شیوه‌ها و شکل‌های مختلف ظالمانه و غیرظالمانه -که غالباً ظالمانه است-؛ اما به هر حال فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً؛ این یک قاعده قرآنی است و لذا از اینجا استفاده می‌شود که حق ماندگار است و نتیجه می‌گیریم اگر حادثه‌ی کربلا مانده است، در میان صدها حادثه‌ی که در تاریخ اتفاق افتاده، به خاطر این است که اتصال به حق دارد و چه بسا حادثه‌ی در تاریخ اتفاق افتاده که نه نامی نه یادی و نه اشاره‌ای به آن‌ها وجود دارد و اگر هست ذکر خیر نیست؛

(و لله الامر؛ امر دست خداست) به باور نمی‌رسد!

و لله الامر! سیدالشهدا در جای جای مسیری که حرکت می‌کند، منادی توحید است؛ چون قیام او یک قیام اصلاح‌گرانه است و بالاترین، مهم‌ترین و محوری‌ترین پیام در اسلام، انسان است و محور در زندگی و جامعه انسانی توحید است؛ لله الامر! باید برای انسان جا بیفتد که همه امور دست خداست.

فرمود: لله الامر و الله يفعل ما يشاء؛ مهم این است که انسان وقتی که با قضای الهی مواجه می‌شود تسلیم را بپذیرد و مقام تسلیم، زمانی برای انسان حاصل می‌شود که لله الامر را درست کند. و بداند آنچه که هست از جانب خداست و آنچه که از جهت دوست رسد نکوست. اگر انسان، به لحاظ مبنایی و اعتقادی همین نکته را در زندگی حل کند، بسیاری از مواردی که خودشان را به شکل مشکل مطرح می‌کنند حل می‌شود!

چرا وقتی به زینب کبری می‌گویند: زینب چه دیدی حادثه کربلا را؟! فرمود: ما رأیت الا جمیلاً! من جز زیبایی ندیدم، هرچه دیدم زیبایی بود! یعنی چه سختی‌ای برای زینب بود! شما تصور کنید زینب بخواهد تو قتلگاه بیاید، در قتلگاه، جسم برادر به روی دست بگیرد! که ای خدای من، این جان زینب است! خیلی سخت است!

بعد از ظهر فردا، زینب می‌خواهد بچه‌های بی‌پناه را، بچه‌های زجرکشیده را، بچه‌های احياناً آسیب دیده را، جمع‌آوری کند؛ سر و سامان دهد. یکی بهانه‌ی پدر می‌گیرد؛ یکی بهانه‌ی تشنگی دارد؛ یکی بهانه‌های مختلف بیجگی دارد. زینب چگونه با این‌ها مواجه می‌شود؟! این‌ها همه از نگاه من و شما، و در ظاهر سختی است و سختی‌ای است که کمر زینب باید خمیده بشود؛ اما در عین حال می‌گویند نماز شبش را (شب ۱۱ محرم)، با کمر خمیده خواند! اما در عین حال همه اینها را زیبایی می‌بیند! ما رأیت الا جمیلاً

چرا؟! چون زینب خودش را ساخته است و لله الامر! برادران! وقتی هر سال به ماجرای کربلا و نهضت محرم و عاشورا مراجعه می‌کنیم، باید مراجعه نویی داشته باشیم، زیرا عاشورا، تکرار نیست! جدید است و باید جنبه سازندگی‌اش را توجه داشته باشیم. باید به اهداف سیدالشهدا نزدیک

باید شکرگزار نعمت‌های الهی باشیم. و لذا اگر تو زندگی‌مون یک هدفی ترسیم کردیم و تلاش کردیم در جهت رسیدن به آن هدف که بدون تلاش نمی‌رسیم، لیس للانسان الا ما سعی؛ و هر چه هدف بزرگ تر و ارزشمندتر سعی و تلاش بیشتر و مخاطراتش بیشتر؛ چه این که حادثه کربلا دارد، همین رو برای



من و شما تبیین می‌کند؛ اما مهم این که به اون چیزی که دوست داریم و هدفمون بود و مقصدمون بود رسیدیم. و نحمد الله علی نعمائه؛ باید شاکر الهی باشیم به خاطر نعمت هایش! و هو المستعان علی اداء شکر؛ و باید توجه داشته باشیم که باز هم خداست که به ما توفیق شکرگزاری

شویم؛ مقاصد را شناسایی کنیم و درس بگیریم. شما حساب کنید از همین مقطع کوتاه تاریخ که نقل شده است، مکالمه و صحبت کوتاهی که بین سیدالشهدا و فرزدق شاعر پیش آمده است. او عرض می‌کند توحید! می‌گوید و سیدالشهدا نیز و را تأیید و تصدیق می‌کند؛ اما حضرت

به ما درس می‌دهد، این‌که نحوه‌ی مواجهه با مشکلات و مصائب در دنیا چگونه باید باشد؟! نحوه‌ی درگیر شدن و مواجه شدن و رویارویی با مشکل در دنیا چگونه باشد؛ دنیا دار بالبلاء محفوفه؛ زمینی است که دورش سیم خاردار کشیده شده است دار بالبلاء محفوفه و لذا باید در مواجهه با بلا و مصیبت، انسان آمادگی داشته باشد؛ اگر آن گونه که ما می‌خواهیم و دوست داریم و اراده می‌کنیم، قضای الهی رخم خورد، به او رسیدیم و نحمد الله علی نعمائه؛ این نعمت خداست که به ما رسیده و

سیدالشهدا در جای‌جای مسیری که حرکت می‌کند، منادی توحید است؛ چون قیام او یک قیام اصلاح‌گرانه است و بالاترین، مهم‌ترین و محوری‌ترین پیام در اسلام، انسان است و محور در زندگی و جامعه انسانی توحید است

بدهد: هر نفسی که فرو می‌رود، ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و در هر نعمتی شکر می‌واجب! از دست و زبان که برآید کز عهده‌ی شکرش به درآید! و لذا برادران! همیشه هر کاری کنیم

بدهکاریم چرا؟ و هو المستعان علی اداء شکر؛ اگر بر نعمت‌های الهی توفیق شکر پیدا کنیم و بر این که ناسپاسی نمی‌کنیم؛ هو المستعان و لذا برای پیشانی و هر پیشانی دوباره پیشانی به سجده گذاشتن لازم است.

چه کسی می‌تواند از اداء شکر به در بیاید؟ بعد فرمود: أما و إن حال القضا دون الرجاء؛ اما اگر بین اون چه که ما دوست داریم و بین اون چه که ما امید داریم بین ما و خواسته‌های ما قضای الهی حائل و مانع شد؛ یعنی اگر نتوانستیم به اون هدف برسیم، فنحمد الله علی نعمائه؛ اما اگر نتوانستیم چی؟ زانوی جزع و فزع و غم در بغل بگیرم و بنشینم؟ خدای ناکرده ناسپاسی کنیم و کلمات کفرآمیز بر زبانمان جاری شود؟! گاهی اوقات تو مصیبت‌هایی که بر انسان‌ها پیش می‌آید، شنیده ایم می‌گویند- نعوذ بالله:-

خدایا بدتر از این بود و می‌تونستی و به سر من نیاوردی؟! این‌ها ناسپاسی است! جزع و فزع است که باعث بروز مشکلات برای انسان می‌شود.

و ان حال القضا؛ اگر قضای الهی بین ما و خواسته‌های ما مانع شد؛ بین ما و اهداف ما و آن مقصدی که در نظر گرفتیم، اگر مانع شد چه؟

فرمود: لم یعتد من كان الحق نینه والتقوی سریره؛ اگر کسی که حرکت کرده به سمت یک هدف والا و عالی؛ اما در این راه قضای الهی مانع شد که به او برسد، خب

چه باید کرد؟! می‌فرماید: لم یعتد من كان الحق نینه والتقوی سریره؛ کسی که برای رسیدن به حق حرکت می‌کند، کسی که برای احیای حق حرکت می‌کند و بر اساس تقوا گام برمی‌دارد، این انسان ضرر نکرده است! این انسان متجاوز نیست! این انسان متعدی نیست! این انسان وظیفه دارد حرکت کند؛



چراکه حق و تقوا برای او مهم است؛ مهم این است که تقوا را در جامعه حاکم کند؛ می خواهد بر اساس وظیفه‌ی برخاسته و ملهم از تقوای خودش، در جامعه حرکت کند و انجام وظیفه کند.

آن نکته‌ای که در این مواجهه حضرت با فرزندق بیان شده است، این قسمت است که من کان الحق نیته کسی که حق نیت اوست دنبال حق است و لذا ببینید اینجاست که ارزش و جایگاه حق روشن می شود؛ اینجاست که ارزش و حقیقت حق تبیین می شود؛ آن قدر حق ارزش دارد که سیدالشهدا در راه او از همه چیزش گذشت.

الهی در رهت از سر گذشتم
هم از عون و هم از جعفر گذشتم
هم از عباس نام آور گذشتم
ترکت خلق طراً فی هواها

خدایا همه را برای تو دادم، همه را! چون حق برای امام حسین معیار است. امام حسین خودش بالاترین شخصیت است، ارزشمندترین انسان در عالم وجود است!

و لذا امام حسین باید معیار باشد یعنی چه؟ امیرالمؤمنین فرمود: اعرف الحق تعرف اهله؛ امیرالمؤمنین فرمود:

دین خدا را ما با رجال، با مشاهیر، با انسان‌های بزرگ، علی رغم همه‌ی بزرگی که دارند نمی‌شناسیم و معرفی نمی‌کنیم! دین معیار دارد؛ شاخص دارد؛ معیار حق است و لذا می‌گوید حق را بشناس و شخصیت‌ها

را و انسان‌ها را و رجال را! علی رغم شهرتی که دارند بر حق عرضه کن! می‌گویند روایات را بر قرآن عرضه کنید، مخالف القرآن را بزنید کنار! فاضربوا علی الجدار! شخصیت‌ها را، رجال را، علی رغم همه‌ی بزرگی که دارند، و راهنمای به حقتند، اون‌ها را به حق عرضه کنید!

حق را بشناس، عدالت را بشناس، جایگاه عدالت را در دین پیدا کن! امیرالمؤمنین می‌فرماید: اجعل العدل سیفک! اون کسی که در مقام حکومت قرار گرفته، می‌گوید به جای این که از شمشیر استفاده کند، از



زور استفاده کند، از گستراندن عدالت استفاده کند، عدالت رو شمشیرش قرار بدهد و لذا عدل، یک معیار است؛ کرامت انسانی، یک معیار است.

امیرالمؤمنین به مالک می‌گوید: یا مالک، فان الناس اثنتان! مردمی که تو بر آنان حکومت می‌کنی، دو گروه اند؛ اما

اعتقادشان با تو یکی نباشد، أخ لک فی الدین، صدق نکند اما نظیر لک فی الخلق انسان اند بله انسانی اگر بخواد از عرض کنم حدود انسانیت خارج بشه اون دیگه بحث‌های خاص خودشو داره اما انسانی که به عنوان به انسان زندگی عادیشو انجام میده انسانه باید حرمت داشته باشه باید حرمتش نگه داشته بشه ولا تکون علیهم سباً ضارياً تغتتم أکلهم؛ وقتی این‌ها را به عنوان محورهای حق برای مردم معرفی کند، آن

وقت مردم چه می‌کنند؟! افراد را بر این معیارها عرضه می‌کنند، اگر مطابقت داشت می‌گویند این‌ها رجال الحقتند؛ اما اگر مطابقت نداشت، می‌گویند این‌ها رجال باطل اند! اگرچه در لباس حق! و لذا امیرالمؤمنین می‌فرماید: إن دین الله لایعرف بالرجال بل بآیة الحق، معیار است و از این رو، سیدالشهدا جانش را فدا می‌کند، قمرینی هاشم جانش را فدا می‌کند. از اصحاب و یاران، بهترین‌ها امشب در کربلا می‌اند و بهترین‌ها فردا در سرزمین کربلا، در خون خودشان می‌غلتنند. اظهار جان نثاری می‌کنند.

خدایا، به مقام سیدالشهدا، اگر ما اظهار محبت به اهل بیت عصمت و طهارت داریم، به مقام سیدالشهدا این محبت را صادقانه و واقعی قرار بده!

بخشی از مقتل لهوف برایتان بخوانم: حضرت اولین سخنرانی که در کربلا می‌کند، سخن از حق است؛ سخن از حق محوری و حق‌طلبی است! سپس یاران و اصحاب حضرت اظهار جان فشانی می‌کنند! اظهار محبت می‌کنند! می‌گویند: ما دوستیمون صادقانه است!

خدایا، به مقام سیدالشهدا، اگر ما اظهار محبت به اهل بیت عصمت و طهارت داریم، به مقام سیدالشهدا این محبت را صادقانه و واقعی قرار بده! بعد از این که حضرت فرمایشتان را فرمودند: فقام زهیر بن قین؛ زهیر بن قین بلند شد:

ولقد سمعنا مقاتلک؛ آقا جان ما فرمایشتان را شنیدیم، شما به خاطر حق قیام کردید! ما همه‌ی این‌ها را شنیدیم!

هدانا الله بک یابن رسول الله! فقط امیدواریم خدا به برکت شما ما را هدایت کند!

دغدغه‌ی زهیر در آن لحظه، باز هدایت است!

ولو کانت الدنيا لنا فانیة؛ یعنی آقا جان من می‌دونم دنیا فناپذیره، دنیا از بین می‌رود!

کلما علیها فان، همه فانی می‌شوند و خواهند رفت!

والله یابن رسول الله! لوددت انی قتلت ثم نشرت الف مره و ان الله یدفع بذالک القتل عنک و؛ اگر هزار بار کشته بشوم و زنده شوم، باز هم دست از سوی حسین بر نمی‌دارم!

نیز نقل شده که وقتی که قاصد امام حسین وارد شد گفت: حسین دنبالت فرستاده است: می‌گوید: کأنما علیظ رؤوسنا الطیر! خشکمون زد، یعنی چیزی که از آن فرار می‌کردیم به سرمان آمد! نقل شده زهیر مردد و متحیر است، خانمش به او گفت: فرزند فاطمه تو رو خواسته مرددی که بروی یا نروی؟! بعد می‌گوید: بلند شد! بسم الله؛

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی ارواح التي حلت بفنائک!



سیدمحمدعلی ایازی

عرفه، مبارزه با موانع تکامل انسانیت است

یک استاد حوزه و دانشگاه، رسالت ادیان را بالا بردن سطح آگاهی مردم و رسیدن هر فرد به شناخت از خود عنوان کرد و یکی از ویژگی های دعای عرفه را بازشناسی انسان دانست و گفت: وجود دو خصیصه - عجب - و - کبر - در انسان مانع رسیدن او به شناخت از خود و برقراری ارتباط با پروردگار می شود و اگر انسان این دو صفت را از خود دور کند در حقیقت به تکامل، رشد و انسانیت خواهد رسید.

حجت الاسلام و المسلمین سیدمحمدعلی ایازی در گفت و گو با خبرنگار شفقنا (پایگاه بین المللی همکاری های خبری شیعه)، اصل و اساس دعای عرفه را خودشناسی و معرفت دانست و گفت: نام عرفه از روز و مکان خاصی به نام - صحرای عرفات - گرفته شده است. اصل و اساس دعای عرفه خودشناسی و معرفت است که در دین جای بسیار مهمی دارد تا حدی که در قرآن آمده است - وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ - و - ليعبدون - را به - ليعرفون - تفسیر کردند.

شناخت، معرفت و آگاهی انسان از خود بسیار مهم است، خصوصاً اینکه پی ببرد چه استعدادها و قابلیت هایی دارد و چه آسیب هایی می تواند به او زیان برساند. اگر انسان بداند از چه موقعیت هایی ضربه می خورد، می تواند از آسیب های احتمالی جلوگیری کند.

رسالت ادیان بالا بردن سطح آگاهی مردم و رسیدن هر فرد به شناخت از خود بوده است

جانب او از خود مواظبت می کند. چون احتمال می دهد دشمن پنهان شده باشد و در یک لحظه آسیب خود را به انسان وارد کند لذا شناخت و معرفت خود، در زندگی بسیار مهم و جدی است. گاهی برخی افراد اطراف خود را به دلیل اشتباهاتشان سرزنش می کنیم، این افراد دائم در حال اشتباه کردن نیستند، بلکه به شناخت از خود نرسیدند. رسالت ادیان نیز بالا بردن سطح آگاهی مردم و رسیدن

مکانی که برای شناخت انسان تعیین شده است صحرای عرفات و روزی که برای این اصل مهم در نظر گرفته شده، روز عرفه است این به این معنا نیست که در طول سال معرفت و شناخت اهمیتی نداشته باشد، بلکه این روز تعیین شده تا همه ذهن ها به آن جهت متوجه شود.

او به سوره ناس اشاره کرد و افزود: در این آیه به کسی که وسوسه می کند، اشاره شده است که این وسوسه خناس و پنهان است. فردی که دشمن خود را بشناسد در برابر آسیب های احتمالی از

هر فرد به شناخت از خود بوده است. ایازی ادامه داد: برای روز یا هفته ای نامی را اختصاص می دهیم این نامگذاری برای این است که همه ذهن ها متمرکز

شود و رسانه ها، مطبوعات و مسوولان به آن روز توجه بسیاری داشته باشند و برای آن ارزش قائل شوند.

مکانی که برای شناخت انسان تعیین شده است صحرای عرفات و روزی که برای این اصل مهم در نظر گرفته شده، روز عرفه است این به این معنا نیست که در طول سال معرفت و شناخت اهمیتی نداشته باشد، بلکه این روز تعیین شده تا همه ذهن ها به آن جهت متوجه شود. جهان اسلام در شناخت خود هنوز

به معرفت مطلوب نرسیده است این استاد دانشگاه در مورد اینکه جهان اسلام توانسته به شناخت مطلوبی برسد، گفت: در بسیاری از حوزه ها بحث توسعه، مانند توسعه اقتصادی و توسعه فرهنگی را مطرح می کنیم. یکی از مسائل دیگر توسعه ایمان، معرفت و شناخت است. جهان اسلام در شناخت خود فراز و نشیب هایی داشته و حرکت تکاملی انجام شده است ولی به شناخت و معرفت مطلوب نرسیده است.

او به راهکاری هایی که با استفاده از آن ها بتوان به شناخت مطلوب رسید،



یکی از مفاهیم دعای عرفه

مبارزه با تکبر است

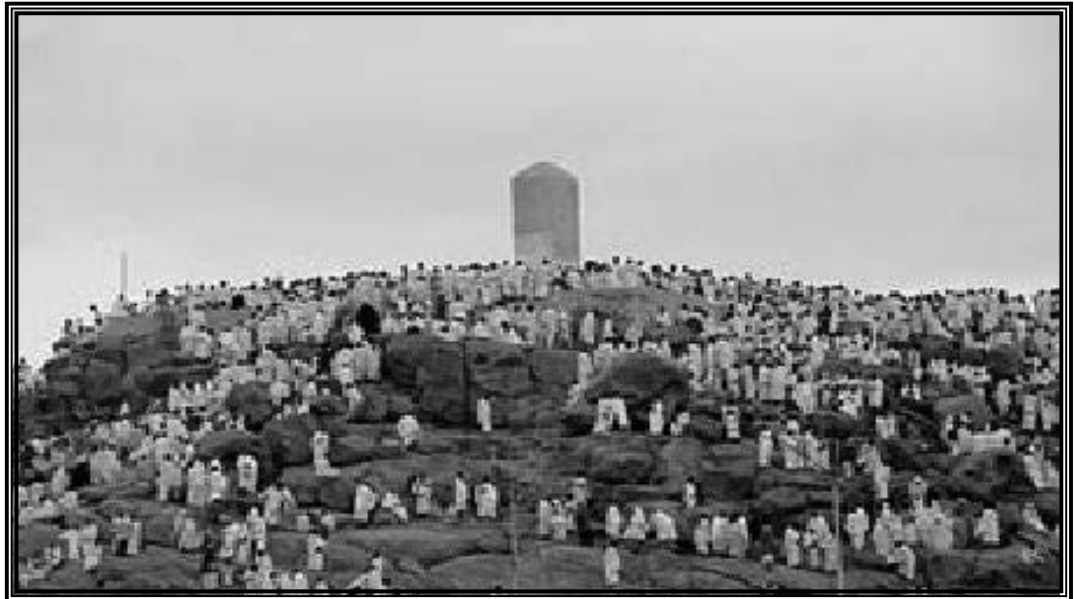
او به پیامدهای که تکبر برای انسان دارد، اشاره کرد و افزود: در قرآن کریم به داستان شیطان اشاره شده است. خدا به او دستور سجده در برابر انسان را داد و به دلیل تکبری که شیطان داشت از دستور خدا نافرمانی کرد، هنگامی که پروردگار صفات و ویژگی‌های انسان را برای ملائکه برشمرد و دستور سجده ملائکه را در برابر انسان داد، در ابتدا آنان اعتراضات کمی داشتند ولی در آخر به دلیل نداشتن تکبر و باور برتری انسان نسبت به فرشتگان از دستور خدا نافرمانی نکردند، از این رو یکی از مفاهیم دعای عرفه نیز مبارزه با تکبر است.

او اظهار کرد: انسان برای رسیدن به تکامل نباید روحیه تکبر داشته باشد. امیرالمومنین می‌فرمایند: - کسی که یک کلمه ای را به من بیاموزد من را برده خودش کرده است. - ایجاد این حالت در انسان سبب یادگیری مطالب بسیاری از افراد مختلف شده و زمینه رشد او فراهم می‌شود. بنابراین محکوم کردن تکبر در دعای عرفه در حقیقت مبارزه با موانع تکامل، رشد و رسیدن به انسانیت است. از این رو هدف امام حسین (ع) از خواندن این دعا حرکت به سمت انسان کامل بود.

در فرهنگ دینی ما بسیار با تعلق و چاپلوسی مبارزه شده ولی برخی خود را مطلق می‌دانند.

ایازی به نتایجی که دور کردن عجب و کبر برای انسان دارد، اشاره و اظهار کرد: اگر انسان نقاط ضعف خود را بشناسد، فروتن می‌شود. در فرهنگ دینی ما بسیار با تعلق و چاپلوسی مبارزه شده است ولی متأسفانه برخی خود را مطلق می‌دانند، تصمیم‌های اشتباهی می‌گیرند و سبب رساندن آسیب به آبرو و مال مردم می‌شوند، اما اگر به اشکالات خود پی ببرند، می‌توانند بسیاری از آسیب‌ها را بشناسند و با اعتراف به اشتباه خود، در جهت جبران آن برآیند.

او در پایان گفت: وجود عرفه برای این است که ما از آن درس بگیریم، در خود تا مل کنیم، دعا و عبادت‌مان با آگاهی و توجه باشد و از خدا بخواهیم که این بینایی و شناخت را برای ما فراهم کند.



صفات قدرت اصلاح خود را ندارد، لذا به فکر اصلاح جامعه نیست. به عنوان مثال، نظام‌های استبدادی به این صورت هستند که گمان می‌کنند

رفتار آنان بهترین است و اگر کسی منتقد باشد، ضد آنها است، در صورتی که اگر به این موضوع بدون غرور و خودپسندی بنگریم به این نتیجه می‌رسیم که فرد منتقد اشکال و ضعفی را در حکومت می‌بیند و به مسوول متذکر می‌شود.

اگر فرد گمان کرد که خود مرکزیت است و دیگران باید با او هماهنگ شوند بسیاری از اختلاف

نظرها حاصل میشود او تصریح کرد: یکی از فاکتورهای موفقیت انسان، هنر زندگی کردن است و اینکه چگونه با دیگران تعامل داشته باشد، اما صفت عجب در انسان سبب بروز بسیاری از مشکلات و بحث‌ها و ناسازگاری‌ها می‌شود که اگر فرد بداند که خود و دیگران هر یک واقعیتی جدا هستند با آنها تعامل می‌کند، اما اگر گمان کرد که خود مرکزیت است و دیگران باید با او هماهنگ شوند بسیاری از کینه‌ها و اختلاف نظرها حاصل خواهد شد. از این رو اعتقاد به حضور پروردگار سبب حرکت همه افراد به سوی خوبی مطلق می‌شود و تمام مشکلات از بین خواهد رفت.

جهات علم، احسان و نیکی، عدالت و... مطلق است و دعای عرفه خواهان برقراری ارتباط انسان با آن کمال مطلق است.

یکی از ویژگی‌های مهم دعای عرفه بازشناسی انسان است. رسیدن به شناخت و معرفت از خود، سبب پی بردن به استعدادها و قابلیت‌های یک انسان می‌شود. جمله - من عرفه نفسه فقد عرفه ربه - از امیرالمومنین نیز به این موضوع اشاره دارد، رابطه‌ای بین خداشناسی و خودشناسی وجود دارد و از این رو لازم است که انسان قابلیت‌ها، آسیب‌ها و آفت‌هایی که ممکن است برای او به وجود آید را بشناسد.

او به دلایل نرسیدن انسان به معرفت و برقرار نشدن ارتباط انسان با خدا اشاره کرد و افزود: - عجب - و - کبر - دو خصیصه انسان است که این دو بسیار مضر هستند و مانع تکامل او می‌شوند، - حسادت - نیز در درون این دو صفت قرار دارد، از این رو تمام زشتی‌هایی که در عالم اتفاق می‌افتد، از این دو صفت به وجود می‌آید.

غرور و خودپسندی باعث می‌شود انسان تحمل انتقاد دیگران را نداشته باشد

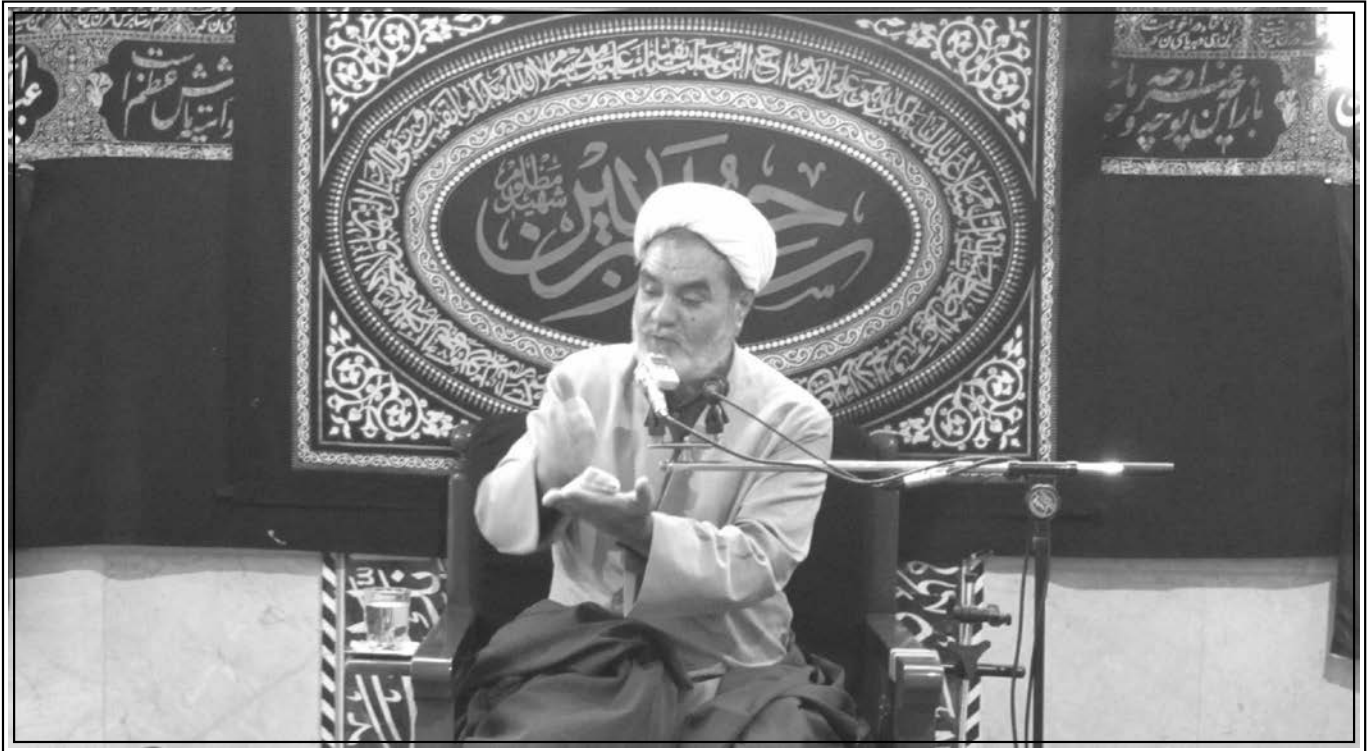
ایازی در مورد پیامدهای - عجب - گفت: غرور و خودپسندی سبب می‌شود که انسان تحمل انتقاد دیگران را نداشته باشد، از طرفی به دلیل دارا بودن این

اشاره و بیان کرد: برای رسیدن جهان اسلام به شناختی مطلوب، راه‌های مختلفی وجود دارد، از جمله اینکه انسان یک روز را در طول سال برای شناخت خود تعیین کند و ذهن خود را در این جهت متمرکز نماید که برای این منظور راه‌های مختلفی در فرهنگ اسلامی است. به عنوان مثال اهتمام به مسئله علم و دانش، استفاده از تجربیات دیگران، خواندن دعا یا عباداتی که انسان را به خود برگرداند که روزه و نماز در این جهت هستند.

از ویژگی‌های مهم دعای عرفه، بازشناسی انسان است

این استاد حوزه در مورد ویژگی‌های دعای عرفه تصریح کرد: یکی از ویژگی‌های مهم دعای عرفه بازشناسی انسان است. رسیدن به شناخت و معرفت از خود، سبب پی بردن به استعدادها و قابلیت‌های یک انسان می‌شود. جمله - من عرفه نفسه فقد عرفه ربه - از امیرالمومنین نیز به این موضوع اشاره دارد، رابطه‌ای بین خداشناسی و خودشناسی وجود دارد و از این رو لازم است که انسان قابلیت‌ها، آسیب‌ها و آفت‌هایی که ممکن است برای او به وجود آید را بشناسد. انسان در مقایسه با ستاره، ماه و کهکشان‌ها موجود کوچکی است اما با شناخت قدرت و توانایی‌های خود می‌تواند همه امور را به دست گیرد. دعای عرفه خواهان برقراری ارتباط

انسان با کمال مطلق است ایازی ادامه داد: در دعای عرفه انسان رابطه خود را با خداوند بی‌نهایت و کمال مطلق می‌شناسد. خداوند از تمام



سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین آقای کرمی - عاشورای حسینی ۱۴۳۴

دفتر حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی)

مروری کوتاه بر فضیلت های امام حسین (ع) و اصحابش در روز عاشورا

جماعت خواند، این درد را نمازخوانها به کجا ببرند؟! کمونیستها حسین را نکشتند، مادیگراها نکشتند، بلکه ظاهرالصلواتهای بیفهم، بیشعور، قشری‌نگر و بی‌منطق کشتند! کسانی که وقتی امام حسین پرسید: چرا مرا می‌کشید؟ می‌گفتند: یزید فرموده است، به همین دلیل ما تو را می‌کشیم! لا اله الا الله!

وقتی که نمازش را خواند، صدا زد: یا خیل الله! ای سپاه خدا! سوار شوید، بشارت بهشت به شما می‌دهم، نوید بهشت به شما می‌دهم! با کشتن حسین، هم دین را نجات بدهید و هم کشورتان را! لا اله الا الله! آدم این درد را به کجا ببرد؟! متأسفانه به نظر من، یکی از فجایع زیان‌بار بعد از رحلت پیامبر، استفاده ابزاری از دین و اباهی‌گری در وسیله بود که البته از دیگر فجایع، زیان‌بارتر بوده است؛ این که از اسلام حرف بزنیم، به هر وسیله که شد، شد! بنی امیه به این چاه دوزخ غلتیدند که اون همه جنایت، به اسم از اسلام انجام دادند. اما وسیله و روش پیامبر، روش

همه‌ی این ظلم‌ها را بدون حتی یک دادگاه ظاهری مرتکب می‌شود؛ اما در طرف مقابل همه آیه، حدیث، منطق، قانون، مهر، استدلال و خیرخواهی است. بجاست که گزارش کوتاهی از روز عاشورا، تا کنار گودی قتلگاه بیان کنم... صبح زود، اردوگاه استبداد، نماز جماعت می‌خواند؛ لا اله الا الله! با نماز روح نماز را کشتند! عمرسعد، نماز خواند؛ ای کاش بی‌نمازها حسین را

آزادی خواهی، حق طلبی، نه گفتن به ظلم و جور و فریب و خشونت و بی‌رحمی که مرد مردان، حسین - علیه السلام - و یارانش این بخش را با مهر و صفا، با نفی خشونت و بی‌رحمی، با نهایت کمال و مدارا رغم زده‌اند. اما بخش دیگر این کتاب، کارنامه‌ی سیاهی است از شقاوت، جنایت، دروغ، بی‌رحمی، تهمت‌تراشی، پرونده‌سازی، کشتن کودکان شیرخوار، کشتن بیماران

امروز، فرزند خاتم الانبیا، محمد مصطفی (ص)، به شهادت رسیده و کتابی رغم خورده است که بخشی از آن، هر چه بخواهید زیبا و جذاب است؛ کتاب آرمان، شجاعت، شهامت، ایستادگی، آزادی خواهی، حق طلبی، نه گفتن به ظلم و جور و فریب و خشونت و بی‌رحمی که مرد مردان، حسین - علیه السلام - و یارانش این بخش را با مهر و صفا، با نفی خشونت و بی‌رحمی، با نهایت کمال و مدارا رغم زده‌اند.

کشته بودند! ای کاش آن‌هایی که جنایت و خیانت و ظلم و بیداد می‌کردند و با حسین این‌گونه برخورد کردند، ادعای دین‌داری نداشتند! اما عمرسعد، نماز

و آتش زدن خیمه‌ها، به اسارت بردن دختران رسول خدا، اسب تاختن بر بدن‌های آزاد مردان و آزادی خواهان و ظلم ناپذیران و ذلت ستیزان! یزید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الأول بلا أول كان قبله
و الآخر بلا آخر يكون بعده؛ الذي
قصرت عن رؤيته أبطار الناظرين و
عجزت عن نعته أوهام الواصفين؛
الصلوة و السلام على حبيبه من خلقه
و خيرته من عباده، ابوالقاسم محمد؛
صلی الله عليه و على أهل بيته الطيبين
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين، آمين
رب العالمين!

الامام الحسين - سلام الله عليه -
قال في خطبة: «أطلبوني بقتل منكم
قتلته أو بمال استهلكته أو بقصاص من
جراحت أم علي سنة غيرتها، أم شريعة
بدلتها؟» (الارشاد، ج ۲، ص ۹۷ و ۹۸،
المناقب، ج ۴، ص ۱۰۸، بحارالانوار، ج ۷،
ص ۴، ح ۴۵).

روز غم‌بار عاشوراست و هزاران
مجلس، زیر این آسمان، به یاد حسین
- علیه السلام - برگزار می‌شود؛
حسینی که سخن‌گوی مظلومان،
حق‌طلبان، آزادی‌خواهان، کمال‌جویان
و اصلاح‌طلبان تاریخ است. ما هم
در این بیت، بیت مرجعیت و فتوا، در
حضور سروران و دوستان، به ویژه
مرجع نواندیش، آیت الله العظمی
صانعی، در سوگ حسین نشستیم؛
یا ابا عبدالله!

امروز، فرزند خاتم الانبیا، محمد
مصطفی (ص)، به شهادت رسیده و کتابی
رغم خورده است که بخشی از آن، هر
چه بخواهید زیبا و جذاب است؛ کتاب
آرمان، شجاعت، شهامت، ایستادگی،



مردم‌داری و رعایت حقوق بشر و رعایت حقوق انسان‌ها است؛ پیامبر و امیرالمؤمنین، هم در هدف ایمان خالص و اسلام ناب خواستند و هم در وسیله؛ اگر وسیله حرام باشد، چه مکه‌ای؟! اگر احرام حرام باشد، چه مکه‌ای؟! اگر دعوت به اسلام «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (سوره نحل، آیه ۱۲۵)؛ باشد، با زدن و بستن و کشتن و قتل عام و خیمه‌ها را آتش زدن و تهمت زدن که دعوت به اسلام نمی‌شود! احرقوا بیوت الظالمین! خیمه‌های زینب و زین‌العابدین، بیت ظلم بشود، نعوذ بالله! این چه دینی است؟

متأسفانه بنی امیه، به چاهی افتادند که دیگر نتوانستند بیرون بیایند؛ جنایت روی جنایت! هدف وسیله را توجیه نمی‌کند؛ هدف هرگز وسیله را توجیه نمی‌کند. هدف پاک و مقدس، وسیله‌ی مقدس می‌خواهد. امیرالمؤمنین فرمود: أتاُمرونی عن أطلب النصر بالجور؟! آیا از من می‌خواهید، هدف مقدس را با وسیله‌ی ظالمانه به دست بیاورم؟ والله لا أطور به ما سمر سمیر و ما أمّ نجم فی السماء نجماً (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶)؛ تا این آسمان و نظام هستی برقرار است، علی هدفش پاک و وسیله‌اش نیز پاک است؛ حتی ابن ملجم را مبادا کسی تو گوشش بزند! مبادا کسی گوشش را ببرد! مبادا بد غذا بشود! مبادا بد آب بشود! ابن ملجم یک ضربه به من زده است، انظروا إن متّ من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضره! چون مقدس بودن هدف و وسیله، با هم سنخیت می‌خواهد، نمی‌شود که ما در هدف حسین باشیم، اما در وسیله شمر باشیم! مگر میشود چنین چیزی؟! آخرش شمر می‌شویم، خدای ناکرده!

آقا سیدالشهدا هم نماز را خواند، ابن سعد گفت: یا خیل الله ارکی! اما امام حسین چه گفت؟ اردوگاه امام حسین هم نماز خواندند. بعضی وقت‌ها دانشجویان و جوان‌ها، این طرف و آن طرف می‌گویند آقا پس اگر نماز این است که قرآن می‌گوید و این است که شما می‌گویید و این است که بعضی از آقایون می‌گویند که: تنهی عن الفحشاء و المنکر؛ آدم را از فحشای اقتصادی، سیاسی، قضایی، اجتماعی، زورگویی و جنایت باز می‌دارد، این همه نماز در کشورهای اسلامی برگزار می‌شود، پس

کو تنهی عن الفحشاء و المنکر؟! جوابش این است که نمازی که در آن، هدف خدا باشد، تنهی عن الفحشاء و المنکر. حسین هم نماز خواند، روگرد به یاران: یاران من، دیشب چراغ‌ها را خاموش کردم، گفتم هر کس می‌خواهد برود، برو؛ خدا نگهدار! بیعت را از گردن شما برداشتم؛ اما نرفتید، ماندید، حالا چه؟! امروز همه‌ی شما به خون خود آغشته می‌شوید. یک‌صدا فریاد زدند: یا حسین، والله، به خدا قسم تو را رها نخواهیم

مدال جان می‌شود. فرزندان کرامت، فرزندان شجاعت، فرزندان آزادی، فرزندان تقوا، فرزندان ایمان، فرزندان ظلم‌ناپذیر، فرزندان ذلت‌ناپذیر، فرزندان کرامت، یعنی همین! حالا که نرفتید و ایستادید، حالا که نرفتید و ایستادید! شکیب یعنی چه؟ نه شکیب ساده، شکیبی دلیرانه، شکیبی قهرمانانه، شکیبی سنجیده، شکیبی خداپسندانه، لشکر هجوم آوردند به خیمه‌های سیدالشهدا؛ اما با منظره‌های عجیبی روبه‌رو شدند، برادران و خواهرانی



وسيله و روش پیامبر، روش مردم‌داری و رعایت حقوق بشر و رعایت حقوق انسان‌ها است؛ پیامبر و امیرالمؤمنین، هم در هدف ایمان خالص و اسلام ناب خواستند و هم در وسیله؛

که می‌شنوید، منظره‌ای که کمتر دیده بودند، دیدند که امام حسین و یارانش، با همه‌ی معنویت و پشتوانه الهی و خدایی، فرماندهی سپاه را با نهایت تدبیر و تخصص و آگاهی سامان دادند؛ یعنی انسانی که مدعی مذهب و دین است، باید اخلاقش، گفتارش، مصاحبتش، سخنرانی‌اش، منبرش، مسجدش و میدان جنگش بهتر از همه عالم باشد. مدیریت را نگاه کن! با آن معنویت و شهامت و بزرگواری، وقتی آمدند جلو، یک مسجدی دیدند، این خندقی که تعبیه کرده بودند، دو و نیم متر بر گرد خیمه‌ها؛ سیدالشهدا این هیزم‌ها رو به آتش کشیدند، اینها می‌خواستند حسین و یارانش را یک لقمه بکنند! -به قول خودشان-، چرا؟ اما با منظره بهت‌آوری رو به‌رو شدند؛ چرا؟! همیشه ظالم دوست دارد که مظلوم فرصت

پیدا نکند یک کلمه حرف بزند، اگر مظلوم حرف بزند، درد و مشککش را می‌گوید، دروغی که به او گفته شده را می‌گوید، زجری که بر او رفته را می‌گوید، ارعاب و تهدیدی که شده را می‌گوید، فشارهایی که بر او هموار شده را می‌گوید، سپس می‌پرسد مرا برای چه می‌کشید؟! برای چه می‌زیند؟! این چه قتل عام می‌کنید؟! برای چه...؟! این است که لشکر و سپاه یزید گفتند: اصلاً اجازه ندهید حرف بزنند!

شورش‌گری بود؟! شق عصای مسلمین شده بود؟! اسلام را می‌خواست از بین ببرد؟! با خلیفه‌ی مسلمین، امام المتقین، امام یزید درافتاده بود؟! اما سیدالشهدا تدبیری اندیشید، فرمود کورخوانده‌اید! حسین، لقمه ای نیست که یک لقمه شما بشود؛ حسین، چنان تدبیری اندیشید؛ در میدان کربلا تا یک بعدازظهر، بین ده‌ها هزار نفر، هر ساعتی فضایی برایش درست کرد؛ گاهی میدان درس و دانشگاه! گاهی پرسش و پاسخ! و سر آخر هم میدان کربلا را با اینکه خون از سراسر وجودش جاری بود تبدیل کرد به دادگاه برای محکومیت استبداد خشونت بنی امیه! و چنان محکوم کرد که حتی فرمانده‌هان دروغ‌گوی یزید نتوانستند جواب بدهند! سر و جان فدای این آقا حسین!

وقتی که این آتش را دیدند آنجا بود که شمر- لعنت خدا بر شمر و شمرها باد!- شمر، شاخ و دم نداشت! خشونت‌کیش بود، بی‌منطق و قشری بود ولی در ظاهر خیلی هم ادعای اسلام داشت. عمرسعد، خیلی ادعای اسلام داشت. بعضی خیال می‌کنند این فرمانده‌هان لشکر یزد، هر کدامشان، شش، هفت متر دم داشتند و دو، سه متر شاخ! نخیر، ظاهرشان ادعا داشتند؛ اما بعضی عمق اینو نفهمیده بودند. بعضی بازیگر بودند؛ دکان بود برایشون.

امیرالمؤمنین -که ذره‌ای در حرف‌هایش و در شناختش کم و زیاد نیست- فرمود: فان هذا الدین قد کان أسیراً فی أیدی الأشرار یعمل فیه بالهوی و یطلب به الدنیا؛ این دین گاهی در دست اشرار می‌افتد! دین گوهر است، این گوهر را می‌شود خوب از آن استفاده کرد، و نیز می‌شود از این گوهر بد استفاده کرد؛ این بدی از دین نیست، این آسیب‌پذیری دین نیست؛ اصلاً کل علوم انسانی این طوری است. بسته به این

است که کدام نفسی از این دین حرف بزند. نفس امیرالمؤمنین یا معاویه، رسول خدا یا مأمون، امام کاظم یا هارون، متوکل یا امام جواد.

شمر نگاه کرد این شعله های آتش را. خیلی دردآور بود برایش! آدمای ظالم و بدزبان و بدسرشت، وقتی ناراحت می شوند و دستشان به جایی نمی رسد، آن لیجن درونشون به بیرون فواره می زند! چنان برآشفته و صدا زد: یا حسین! از آن طرف صدا زد: یا حسین ! أتعجل بالنار

قبل یوم القیامه! مبادا زخم زبان به کسی بزنی! مبادا کسی رو تحقیر کنی! مبادا تهمت بزنی! مبادا با زبان تیز، زخم به کسی وارد کنی! مخصوصاً مظلومی که در بند است! مخصوصاً حسینی که آزادمرادانه! اما در محاصره است! خودش فرمود به علی اکبرش کنار نعش علی پسرم لقد استرحت من هم الدنيا و غمها أما و بقی أبوک فریداً وحیداً. مسلمان و زخم زبان؟! مؤمن و زخم زبان؟! مؤمن و غیبت؟! مؤمن و تهمت؟! مؤمن و افتراء؟! جز ظالم و جاهلی که از مرز مقررات خدا بیرون رفتار می کند، نمی شود نسبتی به کسی گفت. آن هم تازه همانی که هست می توان گفت. بعضی ها خیال می کنند حالا یزید را هر چه گفتی... نه، این طور نیست! در مرز مقررات، اگر مسلمان ها، به این مرزهای دقیق دین توجه می کردند، امروز روزگارشون بهتر از این بود!

أتعجل بالنار قبل یوم القیامه! یا حسین! -برا جوان ترها ترجمه می کنم- حسین، آیا طاقت نداری به دوزخ- نعوذ بالله- بفرستیمت؟! خودت شتاب می کنی؟! آتش روشن کردی؟! ببینید یک انسان نمایی، چه لیجن درونی باید داشته باشد که این گونه با کسی حرف بزند! آن هم حسین، حسین، نه یک آدم عادی! تو نکیر و منکر؟! مأمور بهشت و دوزخی؟! رئیس دادگاه خدایی؟! قیامت است و تو از طرف خدا حرف می زنی؟

آن طرف ببینید چه خشونت و بی رحمی و شرارتی! چه زنجیر پاره کرده یک سگ هار! آقا سیدالشهدا یک نگاه کرد فرمود: من هذا؟ این آقای که



و نزد یزید بفرستیم تا هر متنی خواست بر تو بگذارد، گردنت را بزند یا آزادت کند!... اگر نه، خونت را می ریزیم.

اما راستی حسین -علیه السلام - افزون بر شهامت و آزادگی و اقتدار و شکوهش، تدبیر حسین عجیب است! در آغاز میدان عاشورا را به میدان روشن گری و آگاهی تبدیل کرده است! ایها الناس دیدند لباس پیامبر بر تن داشت، عمامه پیامبر بر سر دارد، قیافه، گویی قیافه رسول خداست؛ ما می خواهیم با این قیافه بجنگیم برای چه؟ آمد و صدا زد: ایها الناس! آدم کشتن که عجله نمی خواهد، خب صبر کنید؛

کشتن من که دیر نمی شود. من که اینجا هستم. کسی نیستم که فرار کنم. مثل برده ها از حق و عدالت و انسانیت و کمال نمی گریزم؛ من ایستاده ام. حق و حقوق انسان ها را می خواهم. عجله نکنید، صبر کنید تا روشن گری کنم. به نظرم یکی از شاهکارهای امام حسین، همین است که فضا را با تدبیر شاهکارانه اش، فضای شنیدن کرد؛ اول می خواستند گوش نکنند، آقا انتقاد هم فرمود:

و قد ملئت بطونکم من الشبهه والحرام" به فرماندهان سپاه یزید گفت: شکم و خورجین هایتان را از پول حرام پر کرده اند! شما حق دارید گوش نکنید؛ اما ستون های مردم بدبختی که ستون های نظامی اینجاست، آنها گوش می کنند، همه را متوجه کرد. همه از سر و کول هم بالا می رفتند تا ببینند که این مرد کیست؟! نمی شناختند؛ رسانه های گروهی که آن روز نبود؛ همین طور سانسور، استبداد و اختناق! اساتید ما، علمای ما و بزرگان ما در درس های سیرت یاد داده اند اگر اشکال به استادی، به آقای به صاحب نظری کنید، اشکالش را گاهی از خودش

بهرتر می-گویند! در انتقاد هم همین طور است؛ اما بنی امیه نسبت به امام حسین دروغ می گفت؛ امام حسین باید روشن گری کن. فرمود ایها الناس عجله نکنید، اولاً بگویم من برای چه اینجا آمده ام، من از سوی مردمی زجر کشیده، کتک خورده، سرکوفت شده، بیچاره شده، دعوت شده ام. من در یکی از اسناد دیدم چهل هزار نفر بیعت و نامه داده اند! از یک شهری

المنکر و اسیر بسیره جدی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ابی امیرالمؤمنین علیه سلام الله؛ فرمود که ای بیابان زاده بی فرهنگ! ای کسی که گویی تمدن و درس و قرآن و کتاب و مکتب و دین و پیامبر ندیده ای و توی بیابان بزرگ شده ای! آیا حسین به جهنم می رود؟! به چه جرمی؟! حسین می گوید عدالت، حسین می گوید آزادی، حسین می گوید تقوا، حسین می گوید حق موری رو ضایع نکنید! حسین به استبداد اموی اعتقاد دارد می فرماید

مثلی لایبایع مثله ألا و انها اولنک قد لزمو طاعه شیطان؛ ای هیئت حاکمه! بنی امیه همراهی شیطان و روش شیطان را برگزیده اند، بیت المال را غارت کرده اند، خون ها را می ریزند، حیثیت ها را بر باد می دهند، حقوق انسان ها را پایمال

حسین -علیه السلام - افزون بر شهامت و آزادگی و اقتدار و شکوهش، در آغاز میدان عاشورا را به میدان روشن گری و آگاهی تبدیل کرده است!

می کنند، به خاطر اینها من مستحق بهشتم و آنها با کشتن من مستحق جهنم! آقا سیدالشهدا، از این لحظه به بعد میدان کربلا را با تدبیری شگرف مدیریت می کند؛ این خیلی هنر است، شوخی نیست؛ تمام هم و غم یزید و لشکر ده ها هزار نفری بر این است که حسین حرف نزند، سخن نگوید، یک کلام یا رأی می دهی و با یزید بیعت می-کنی؛ یا دست هایت را بالا بگیری و اسیر شو تا تو را ببندیم

اهانت را چنین نثار کرد که بود؟ لا الله الا الله! آن طرف را ببینم امام حسین و خیمه ها و منطق و منش و روش امام حسین این است؛ اما آن طرف هم همان است که از دهانش لیجن بیرون می ریزد. یکی که نزدیک امام حسین بود، مسلم بن عوسجه بود. محاسن سفید هشتاد و چند ساله چابک صدا زد: یا حسین، گویی شمر است

-لعنت خدا بر او -؛ اما این پیر آتش گرفت، به قدری از این اهانت ناراحت شد، گفت: آقا جان من تیرم خطا نمی رود، اجازه بدهید به درک واصلش کنم و بفرستمش نزد باباش! آقا فرمود: نه! دست نگه دار مسلم بن عوسجه، این طرف و آن طرف را نگاه کن! آقا فرمود: درسته تیر تو خطا نمی رود؛ اما من نمی خواهم اولین گلوله را در میان مسلمانان شلیک کنم و آتش جنگ برافروزم من جنگ طلب نیستم، خشونت کیش نیستم، من نمی خواهم به هم بریزم، خودش در وصیت نامه اش نوشت:

إنی لم أخرج شطراً و لا بطراً و لا غالباً و لا مفسداً؛ این دستگاه دروغ پرداز و هفتاد هزار منبر دروغ گوی بنی امیه است که به من تهمت می زند که من سرکشم، یاغی ام و علیه امیرالمؤمنین...! من که اهل این حرف ها نیستم، من می خواهم اشتباهات را بگویم؛ خلاف ها را بگویم؛ قانون شکنی ها را بگویم؛ پایمال شدن حقوق بشر را بگویم؛ بیدادگری ها و انحرافات را بگویم. آرید آن آمر بالمعروف و أنهی عن



آقای رو دعوت کنید، بیا اسلام محمد رو آن گونه که هست به ما بگو! امام حسین به تناسب شرایط پیش آمده، مراحل مختلفی داشت، فرمود که من به دعوت آنها آمده ام. نمی-توانستم که بنایم؛ برای اینکه روز قیامت می گفتند ما خواستیم اسلام را، تو نیامدی حسین جان.

إنّ الحسین خرج عن دین جدّه؟ این محکومیت، وا رفتند، وا ماندن که چه بگویند یک شوری کردند فرمانده هانش، گفتند یا حسین نه نمی شود، امیر گفته، خلیفه گفته، یا باید دست هایت را بالا کنی و تسلیم شو و یا خونت را بر زمین می ریزیم! امام حسین این مرحله را آن قدر طولانی کرد که نه تنها خودش استاد دانشگاه عاشورا سه خطبه خواند، همهی درس ها را گفت، خودش را معرفی کرد، دلایلش را گفت، بیناتش را گفت، براهینش را گفت، بلکه یکی یکی اون مردان استخوان دار را فرستاد تا بروند و روشن گری کنند. اتمام حجت کنند تا عاشورا با مدرک بماند. صدا زد قریو تو قاری و مفسر قرآنی، محاسن سفیدی، کلم القوم یا قریو! قریو برخیز اتمام حجت کن، روشن گری کن؛ حبیب بن مظاهر و زهیر را فرستاد تا در این دانشگاه عاشورا درس بگیرند، اما آنهاهی که از حرف حساب وحشت داشتند هر لحظه بر وحشتش افزوده می شد. مردم بیشتر علاقه مند از سر و کول هم بالا می روند تا ببینند حسین کیست؟! بنی امیه هزار ماه شکم دریدند! هزار ماه سینه بریدند! هزار ماه مغزا را متلاشی کردند! هزار ماه در زندان هایشان کشتند نابود کردند تا کسی نتواند به یزید...! حالا این مرد کیست که سر برآورده و می گوید: مثلی لایبایع مثله ألا و آنها اولنک قد لزمو طاعة شیطان؛ این مرد واقعا دیدنی است، همه می خواهند حسین را ببینند!

سیدالشهدا درس هایش را که گفت حالا دید و قتش است که بعد از ظهر عاشورا، بعد از نماز، این میدان عاشورا را تبدیل به دادگاهی جهانی و بین المللی کند! دادگاهی که تا قیامت مفتوح باشد! صدا زد فرماندهان یزید! لشکر یزید! می خواهید مرا بشکند! همه شما هم پرچم اسلام دارید! خب این اسلام می گوید مجوز قتل باید داشته باشید: یا ایها القوم! فیما استحلوا بدمی؟ به کدامین دلیل می خواهید خون حسین و یارانش را بر زمین بریزید؟! چه کردند؟ خب در اسلام که نمی شود،



همین طوری گرفت و کسی را کشت، هر چند بی کس و بی یاور، حتی تو بیابون محاصره باشد! مگر می شود همین طوری کسی را کشت؟! انهدام دنیا تو به کفه، کشتن به بی گناه تو کفه دیگر! مگر شوخی است؟! پیامبر اسلام، قریب به این مضمون، چندین حدیث فرمود اگر تمام جن و انس، جمع بشوند خون بی گناهی رو بریزند، خدا همهی



آنها را به صورت به آتش می برد! مگر همین طوری است؟!
أطلبونی بقتل منکم قتلته أو بمال استهلکته أو بقصاص من جراحه أم علی سنه غیرتها، أم شریعه بدلتها؟ خب شما بیایید در این دادگاه از رژیم یزید دفاع کنید، چرا خون مرا می خواهد بریزید؟ چه کرده ام؟! آیا کسی را کشتیم؟! یا قبل از اینکه مجبور به دفاع بشوم خونی گردن من دارید؟! بی اختیار مردمی که

این سخن گوی یزید است، نماینده یزید است) صدا زد ما نظری ما تقول یا حسین! وای بر فرماندهی این طوری، گفت: ما نظری ما تقول یا حسین! حسین، ما نه آیه سرمون می شود، نه قانون سرمان می شود، نه حساب و کتاب! این هایی که تو می گویی، خیلی زیباست؛ اما یزید به ما گفته است یا دستگیرت کنیم، یا بیعت کنی و یا خونت را به زمین بریزیم! چیزی سرمان نمی شود!

وای سیدالشهدا اینجا بود که آن فراز ماندگار را گفت! دادگاه را ترک کرد و به گودی قتلگاه رهسپار شد! فرمود:

ألا و إنّ الدعی ابن الدعی قدرک زنی بین الاثنین بین السله و الذله؛ و هیات من الذله یجب الله ذالک لنا و رسوله؛ این بی ریشی بی منطق ناپاک مرا محاصره کرده برخلاف دین و بین دو راه قرار داده: یکی راه ذلت ظلم و امضا کردن حق کشی و امضا کردن جنایت و شقاوت و مدیریت شیطانی، آن هم به نام اسلام! یکی آزادمرده موندن و دفاع از حق! و حسین کسی نیست که زیر بار ذلت برود!

السلام علیک یا ابا عبدالله!

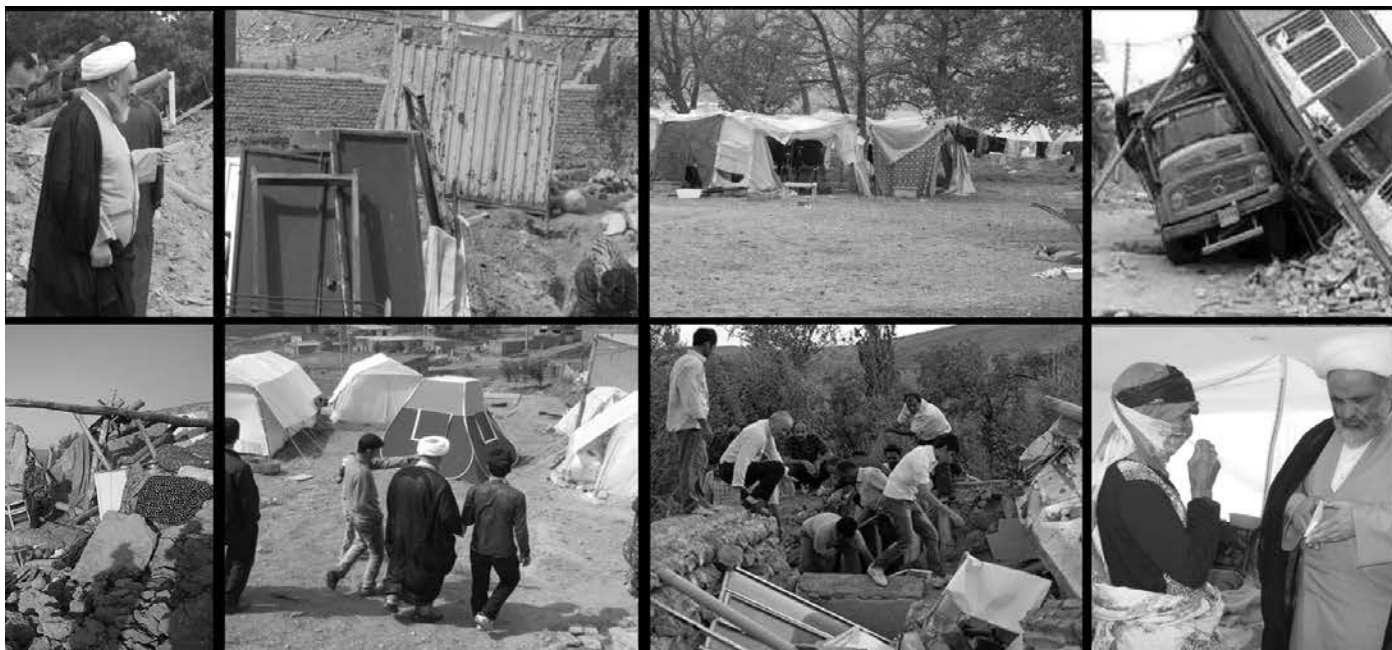
عشق بازی کار هر شیاد نیست

این شکار دام هر صیاد نیست

یا حسین! روز عاشورا، در آن میدان عشق رو کرد به جانب سلطان عشق! حالا همه می توانید با حسین زمزمه کنید: بارالها! این سرم، این پیکرم، یا الله! حسین دارد با خدا راز و نیاز می کند! بارالها! این سرم، این پیکرمان قدر زخم بر بدنش وارد شده که دیگر نمی تواند بایستد، ایستاد و تکیه به نیزه داد! یا الله! یا الله! مریض دارها! گرفتارها! التماس دعا! اما سنگی آمد و به پیشانیه حسین! یا حسین! یا حسین! یا حسین! این خم شد این دامن پیراهن را بالا زد تا خون چشم ها را کنار بزند! یا زهر! یا زهر! یا زهر! کریمه اهل بیت! آقا جان، حجت خدا! پوزش می-خواهم؛ اما یک وقت، یک تیری آمد و روی سینه ی حسین... یا حسین!!!

برای برآمدن حاجات، رفع پریشانی ها، شفای مریضان، آمرزش همهی گذشتگان، گذشتگان از این بیت، علما، فقها، فقیه عالی قدر، همه با هم صلوات!!!

کنید؟! گفتند: نه یا حسین!
ویل لکم فیما استحلوا بدمی؟ پس چرا خون مرا می ریزید؟ آیا دین را تغییر دادم؟ حلال پیامبر را حرام کردم؟ حرامش را حلال کردم؟ مرتکب خلافی شده ام؟
سکوت وحشت مردم را گرفت؛ اما شمر جنایتکار قدم پیش نهاد، خواست تمام کند کار را! (این منطق حسین عجیبه، حالا منطق یزید را نگاه کنید.



کمک یک میلیارد و ششصد میلیون ریال مؤمنین و مقلدین از طریق پایگاه اطلاع رسانی دفتر حضرت آیت الله العظمی صانعی به حادثه دیدگان زلزله آذربایجان

یک میلیارد و ششصد میلیون ریال کمک اهدایی از طرف پایگاه اطلاع رسانی مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی صانعی به حادثه دیدگان زلزله اخیر آذربایجان شرقی در میان آسیب دیدگان این حادثه توزیع گردید.

به گزارش روابط عمومی دفتر معظم له، متعاقب زلزله ۱۵ مرداد منطقه ارسبالان آذر بایجان شرقی که موجب کشته و زخمی شدن جمعی از هموطنان و خسارات مادی فراوانی گردید دفتر حضرت آیت الله العظمی صانعی در اطلاعیه ای از مؤمنین درخواست نمود تا کمک های نقدی خود را به حساب شماره ۹۰۰۱۷۰۰۸۹۴۲۹۲۷ بانک سامان شعبه قم کد ۹۰۰۱ به نام حضرت آیت الله العظمی صانعی واریز نمایند. بر پایه این گزارش مبلغ یک میلیارد و ششصد میلیون ریال کمک جمع آوری شده توسط نمایندگان ایشان در مناطق کوهستانی و دور افتاده به آسیب دیدگان اهداء گردید که موجب مسرت و خوشحالی حادثه دیدگان شد.





یکی از درس‌های مهم حادثه کربلا - که ما به آن عشق می‌ورزیم و برای آن محافل و مجالس و کنگره‌ها برگزار می‌کنیم - نشان دادن زشتی ترور و تروریسم و ظلم و جنایت است؛ این موضع‌گیری، از افتخارات شیعه می‌باشد که نه تنها ترور را وسیله پیشرفت کار خود نمی‌داند، بلکه با آن مخالفت هم می‌کند.

چکیده اندیشه‌ها

خیابان شهید محمد منتظری - کوچه ۴ - پلاک ۸
کدپستی : ۳۷۱۳۷۴۴۳۶۹
تلفن : ۷۷۴۴۷۷ / ۷۷۴۴۰۱۰ / ۷۷۴۴۰۶۲ - ۷۸۳۱۶۶۰
نمابر : ۰۲۵۱ - ۷۷۳۵۰۸۰
وب سایت : www.saanei.org
پست الکترونیکی : istifta@saanei.org

آذر و دی ماه ۱۳۹۱ محرم و صفر ۱۴۳۴ - دسامبر و نوامبر ۲۰۱۲
شماره ۲۸/۲۷ صفحه
www.saanei.org & safir@saanei.org

درج مقاله‌ها و تحلیل‌ها در راستای اطلاع‌رسانی و ارتقاء سطح فکری می‌باشد و دلالتی بر تأیید آن نیست.

گفتاری از حضرت آیت الله العظمی صانعی مدظله العالی

تربت امام حسین (ع)

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «الطین حرام کله» یعنی خوردن هر خاکی حرام است. آن حضرت در ادامه فرمود: کسی که گل بخورد و با گل خوردن بمیرد، من بر جنازه‌اش نماز نمی‌خوانم «الا طین القبر فإن فیہ شفاء من کل داء» (۱)؛ مگر طین قبر. بی گمان مراد، قبر مقدس و منور حضرت ابا عبدالله (ع) است. نیز احتمال دارد که آن حضرت از باب تقیه، نام مقدس امام حسین (ع) را نفرموده و با همین اشاره، از مطلب گذشته باشد. روایات دیگری نیز در این باب داریم که مضمونشان بر این دلالت دارد که: خوردن تربت و طین به قصد استشفاء مانعی ندارد؛ چنان که اگر به اندازه استشفاء نباشد و بخواید بدون نیت شفا بخورد، حرام است. نکته جالب این است که حکم حلیت تربت به ابا عبدالله (ع) اختصاص داشته و درباره غیر ایشان - حتی در تربت رسول الله (ص) - چنین نیست، و این از امتیازات حضرت ابا عبدالله (ع) است. به هر حال، تربت آن حضرت خصوصیتی دارد که برای تربت رسول الله نیز بیان نشده؛ البته این ویژگی‌ها نه از باب افضلیت، بلکه به خاطر آن ایتار، فداکاری و بزرگواری که از خویش نشان داد، از سوی خدا به او داده شده تا مورد توجه باشد، همیشه به یاد ایشان باشند و حیات و مماتش برای بشریت درس هدایت باشد. بنابراین، اگر بخواید حتی به اندازه یک بند انگشت و کمتر، از خاک قبر پیغمبر (ص) برگزید و بخورید، بنابر حرمت مطلق تراب، حرمت

دارد. این حکم درباره تربت امامان دیگر مانند حضرت موسی بن جعفر (ع) نیز جاری است و حتی از ایشان روایت شده است که فرمود: قبر مرا بیش از چهار انگشت بالا نیاورید، و از خاک قبر من هم نخورید؛ استشفاء فقط مخصوص حضرت امام حسین (ع) است (۲). خوردن تربت ابا عبدالله (صلوات الله و سلامه علیه) برای استشفاء قطعاً جایز و ضروری مذهب شیعه است؛ نه ضروری فقه، و همه مسلمانان نیز می‌دانند که جایز است.

اشکال به این که خاک چگونه می‌تواند شفا دهنده باشد؟ دو جواب دارد: یک: همان گونه که مرحوم شعرانی (قدس سره) در حاشیه وافی بدان اشاره کرده، مسأله تلقین است. از مسائل مسلم امروز این است که تلقین مؤثر است. اگر بیماری مطمئن باشد که خدا در تربت ابا عبدالله (ع) برایش شفا قرار داده و آن را با این اطمینان بخورد، این تلقین، مؤثر است. البته به نظر بنده این راه، پاسخ به گروهی از افکار، و جوابی سطحی برای اندیشه‌های سطحی است. دو: اما اگر با افکار بلند برخورد کنیم و با شناخت خدا و ابا عبدالله (ع)، مقام آن حضرت و لطف خداوند به ایشان روبرو شویم، می‌گوییم چه مانعی دارد که خدا در تربت او شفا قرار داده باشد، هم‌چنان که شما می‌گویید خدا اثر زایل کردن عفوئت را در پنی سیلین قرار داده، می‌پرسیم: چه مانعی دارد که شفا را در تربت ابا عبدالله قرار داده باشد؟

مگر ما چه اندازه می‌دانیم؟ وَمَا أُوتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا (۳)؛ شما می‌گویید ما خاک را هرچه تجزیه کردیم، به این نتیجه رسیدیم، هرچه از نظر شیمی بحث کردیم، به این مطلب دست نیافتیم، فرمولش را بررسی کردیم، این گونه نیست؛ مگر ما به همه فرمول‌ها دست پیدا کرده‌ایم که فرمول خاک ابا عبدالله (ع) را بدانیم!

هم‌چنان که شیعیان خالص ابا عبدالله بعد از نیمه‌شب در حرمتش بوی سیب استشمام می‌کنند. این را با کدام معیار مادی و علم امروزی می‌توانید حل کنید؟ ولی من بر این باورم؛ چون امام حسین (ع) همه آن‌چه را داشت، در طبق اخلاص نهاد و در راه خدا قربانی کرد، چراکه شرایط شهادت برایش ایجاد شده بود - ولی این شرایط برای دیگر امامان فراهم نبود - خدا نیز برای او و تربت و حرمتش امتیازات و خصوصیتی را قرار داد.

پانوشت‌ها:

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۶۵، ح ۱.
۲. عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۹۶: «ولا ترفعوا قبری فوق اربع اصابع مفرجات ولا تأخذوا من تربتی شیئاً لتتبرکوا به. فإن کل تربه لنا محرمة إلا تربه جدی الحسن بن علی علیهما السلام فإن ، تعالی جعلها شفاءً لشیعتنا واولیائنا»
- ۳- اسراء (۱۷): ۸۵.